



مید کرافیک (پای سنه)
MIM GRAPHIC (Vahy Art)

طابعه و چاپخانه
میرزا محمد علی

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه

۸۴۸۸-۱۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ترجمه و تفسیر الم سینه لم یس

مؤلف: حسین بن علی تبریزی خورشیدی

موضوع: تاریخ

شماره ثبت کتاب: ۷۸

شماره قفسه: ۱۰۱۵۲

۵۸

خطی «فهرست شده»

۱۰۱۵۲

۶۱
ترجمه و تفسیر الم سینه لم یس
مؤلف: حسین بن علی تبریزی خورشیدی
۱۵۰
۶۹

بازدید شد
۱۳۸۴

بازرسی شد
۶ - ۳۷



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
سپاس بی قیاس و تئای بی انتهاء مر خداوندی
که بی نیاز است که در این ملکات را از فیض بی مقیاس
خود باز ستور عدم مجور و خود آورده و از کرامت
بیکران خود خلقت هر چه که کان امان برایشان پوشا
دینی که بعد از آفاض این فیض انتهاء با آن
حضرت در تئای ذرات وجودیم را با این حقایق
و نیقی که در ذرات ممکن است بجوم خطاب قرین
لقاء و تئای احوال عاقلان و محال بقرب وصال خود

صلای عام در داده چنانکه که با آن عز و تمکین
والهین و اگر از شوق لقادر صحرای حیرت و
خود بی افتاده اند به زیارت بخدای جلال
خود سرشار فرموده حبیبیکه با از جلالت
و شریک تجنان مستمند از کفر و دلالتش
حریق فرات و خداند بیزم وصال دعوت نموده
انفیکه با آن کبریاء و خشم و خشت زده
عند لیان عالم امکان را بگلستان شوق
لقای خود در خواند مقصود و مکه عارفان
سائلکار از بابیانان و احمده و اوله لامعه
بعالم معانی و بیان او شده و در این کتب
سلوک را در اخلاق و اعمال احوال و فرموده
بالسن السند اراده خود مفصل و مشروح نموده



و بی لطف و وفا که جیب خود را بکجیل راه طغند
لنقیضی و خلوت لولان لما خلقت الافلاک
سیر افراز فرموده با خاصه او فریاد طاهر او که
ایثار از در عالم رفعت و سمو با جیب خود هم
جلوس نموده و در میای بگور آن کید هب
الرجس اهل البیت و بقره که تطهیر اعظم
و در خدایا بالباس و البنا علیهم ما یلبسون
ملیون کرد ایدار سال که قدر آن امم بر جفا
مموده تا ایشانرا از کم گشتی بیده ضلالت بودی
السلام هدایت هدایت نمایند اما خداوند
کدام خوب علم گشته در جهان بوفای نواز مقول خود
عالمی خاصه و بی طراد حسن و کمال نور و صفا
که از جمال تو بیناست چشم نابینا کجا صفی

کجا این شایسته دارد و کی نالم از عهد شکر بد
آید قل لو کان البحر مدائن لکنان و لقی
البحر مدائن لقی کلمات ربی و لوجیه ایمنه
مدد البسید فی الامه شفاء علیک انت کا
انتیت علی شمسک و علی علی حبیبک صلوات
تحقه التنفید و لا یقطع علی التابید و علی
الله الذین علیهم بتعلیم و سمو و بهم الی
رتبه و اجلا من مجلس معهم فی مجلس
رب تلذ بحلان ذکرک **اما بعد** چنین گوید
بند مسکین حسن بن علی التمیمی شاهی
که حکمت بالغه ربانی و قدرت شامله بر خدایی
از جهت مصالح بندگان مؤمنین خود که ایمان
بغیب آورده اند اقتضای این نموده که در این

چیزی از زمان که زمان باطل است تحت خود دارد
حاجب توری مستور نماید و چونکه احوال این
و اطلاع تحت بر او واجب بود از این جهت برای
او هیای خود که ظاهر ظاهر مبارکه اند
و ادانی قرار دادند و موعده تا احکام او را باطل
انها بعد از برسانند و از این السند و از آن در
د خود بقدری ظاهر تغییر نموده و فرموده
و جعلنا بینهم و بین القرى التي باركنا فيها
ظاهره و میرایجه رجوع نمودن بطرف ایشان
خصوص احکام دینیه در ایشان واجب کرد
و فرموده و قد رنا فيها السیر و ایتها لیا
و ایا ما امین بر این ظایفه هادی که فرای ظاهر
باشند همیشه محل نظر ولی الله هستند و از برای

ارکشی فاعلم و از جانب او تو را صاف و کوفی
شنو امی باشند و روی منی او اینها غالی نمی شود
اگر چه بکفر باشد و الا فیه السلام و باید پس از آن
لا بد است و هر چه در این است باید بداند
از طرف امام علیه السلام و از طرف من و علم
بغوریکه در هر علی صاحب فن بوده و تفضلت علم
بر خورده باشد و در هر مسئله از جمیع حقوق و افضیلت
که انحال سبطلین و تحریف عالین را از کفر و فسق
مذاهب از اهل ملل و یحل از معاندین دین پی
محمدی صلی الله علیه و آله از این شریعت عزرا
نمی کنند بکیفیتی که ائمه هدی علیهم السلام در زمان
حضر خود میکردند و از هیچ رد نمودن باطل را
بنوده اند و این مرتبه محقق نمیشود الا بتأیید خاتمه

وندید مستینی از طرف امام علیه السلام در آنها
 و اخبارشان تصریح باین مطلب کرده فرموده اند
ان لنا في كل عمر خلقا نفوق نحن ديننا
 ترجمه: ما عالین و ما عیال و چونکه در
 بعضی از زمان اخبار اهل بیت عصمت نزدیک
 به انظار می افتاد ایشان ترسیدند و اس کرده
 بحیث حکایتان ترسیدند و غیب
 المعین لاینکه هرگاه اگر در این خطرها حاضر
 بر بنابرین دلجوئی و وصی مطلق صلوات
 علیه که همیشه از اظهار عیانها حاذق این سریت
 غرا و طریقہ بیضا است بیکرا از ذریه طیبیه خود
 و بعد از حکم کردند خود که تصف بصفات
 بوده با منتجب فرموده بر خود لسان قرار داده اند

المبطلین

صی البیوت

و چند عرصه خود و فرید و هر خود مرجع علماء
 اعظام و فخر فضل و فخام و منبع بحار
 معارف و علوم معدن کوز حقایق و رسی
 البدل المومنین و المؤمن المتجن جناب آقا سید کا
 رشتی اطلال الله زاه و جعلنا من کل اکبر
 فداء که الحی است که از کذا راهل عصمت
 و هر تو است که عظمی از ان میار و رستیم
 و سر و است که بهوای قسم و یا ان ناندان
 و اب زلال ازینا سب و لایت کوشید و اولیام
 از تلوث با و ساخ عیون که بر عیون کرمید
 و شیر از پستان دایه و لایت مکید و چون ان
 و الا جناب مثل موالی رسادات خود همیشگی
 را با اکلیم بر روی دین مبین و رشید قواعد

سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آله الطاهرین
 مصروف داشته رسالات در اکثر فنون علوم
 نوشته خصوصاً علم توحید و بیان معانی و علم
 تفسیر و اخبار از تفسیر ظاهر و باطن و باطن باطن
 و باطن باطن باطن و تفسیر تاویل و باطن تاویل و
 تفسیر ظاهر ظاهر و غیر اینها از انواع علوم مخفی
 و غیر معروفه و علم اصول فقه و علم فقه و علم کتب
 و علم ریاضی و غیر اینها از انواع علوم معروفه و غیر
 معروفه و از آن جمله رساله در کیفیت سلوک
 و اخلاق را در اب نوشته بودند لکن چون سبک
 عیار از آن الفاظ عربیه و نظم کلماتش بقانون
 عرب بود و این معنی باعث عدم انتفاع عامه ناس
 گردید پس اخبار بر نظر بکثرت مشاغل و درود مسائل

از اطراف و قبایل اعراب و عجم و از شرق و حد
 و عقد مشاغل و از بسیاری حد احوال و حالت
 باضعف و مستحق که در قیسه وی حاصل بود با
 بعضی از خالصین اصحاب حقه سالک طریق حق و
 جویای کیفیت سلوک رب بودند این دره بقدار
 را امر فرموده که رساله معروفه را بعبادت
 قریب بفرم مبتدی زبان فارسی عبد نماید این
 حقیر امتثال الامر الاشراف علی و اطاعت بحساب
 المعتمد این امر را قبول نموده شروع بترجمه نمود
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
 و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین
 الله علی اعدائهم اجمعین **اما بعد** پس میگوید
 بنده بجانی و اسیر فانی کاظم ابن فاسیه ^{الرشیدی}

که بدو است که جماعتی اردوستان و خالص
آنجنان که اینک تیر داده بودند ابراز سرب
طلب نمودند از فقیر حقیر اینک بنویسم کلماتی چند
در کیفیت سلوک بسوی خدا تعالی و کیفیت
طلب قرب و رضای او اینچنین است که راه
رویکه طالب در اغلب بوی قرب و نجوای او
در او باشد در جمیع حالات و اخلاق و محلی
حرکات و سکون و غیر از اینها از بخاری حالا
و سبب طلب اینها این است که معین شود مراد
از برای وصول بسوی مطلوب ایشان در روشن
شود چشماهای ایشان بسبب دیدن نور عظمت
محبوب ایشان و بودم از توفیق مردم این امر را
خاطر آنکه حاصل بود برای من از نوات افواج هوشم

و ملاطمت افواج عموم که وارد می شدند در هر
درهانی حق آنکه دنیا را محاطی نموده از انشای
میخواندم عتبت علی الدنیا و قلت لا فایده
فما یؤسده لیس خلی ^{یا} اکل شرف من علی جدوده
چهارم علیه العیش غیر محال ^{یا} فقالت نعم یا بن
روستکم بهم عنادی من طلقنی علی ^{یا} نا اینک حرج
کرم در التماس عزیزین برادران پیش من و دوستی
دوستان بر و روشنائی دیدن بدون شک اعظم
و اسعد و آید الله و سده بر جوابی ادم هست
و مبادرت نمودم مأمول و بر بار وجود کمال ضعف و کلال
و تبلیل بال که امیدوارم از خدا تعالی اعانت و توفیق
ارزاد و خداست بسوی راه راست و اینکه نفع دهد ^{ای}
همگی طلبه خوار و خدا تعالی مستعان و مراد است ^{کلال}

پس بدان بد و نسبت که خدا تعالی بآل و عترت است
اوست فرقی که برای او نیست و زنده که است
برای او نیست و زنده که است در آن نیست و بی نیاز که
احتیاج در او نیست و صاحب قدر و تکیه و عزت
نیست و کریم که بخل در وی نیست و شاهد که
چیزی از او غایب نمیشود و عالمی که هیچ چیز را جا
نیست و بزرگ که هیچ چیز نزد او بزرگی ندارد
صاحب تطبیق که هیچ چیز بران مخفی نمیشود و یگانه
هیچ چیز با رعانت نمیکند و صاحب قوت که
هیچ چیز او را عاجز نمیکند و دائمی که هیچ چیز او را
فانی نمیکند و موجودی که هیچ چیز با وی نیست
و هر چه غیر از اوست آثار و نشانات افعال
او میباشد و نسبت جمیع ماسوی بسوی او یعنی

بوی فیض و کعبه عبادت از ابداع و اختراع او باشد
مثل نسبت آثار طاعت انقیام و قعود و حرکت و سکون
بوی تو بسوی او که در این آثار و کلام اوست یا برای این
غنائی هست از تو در عالمی از احوال و روقی از اوقات در
از امور پروردگار تو تحقیق وجود تو باشد نسبت بفعل
خدا تعالی مثل کلام تو است نسبت تو بر چنانکه کلام تو
که عبادت نباشد از آن هیئت خاصه که قائم شد عبادت
از هوای بقای و استمرار و وجود تو ندارد الا بعد از
از تو بسوی او در هر آن و هر لحظه هم چنین تو مستقل
بچیزی از احوال و اطوار خود را است خود و صفت خود
و فعل خود را از خود و توجه و اقبال خود بدون حق
تعالی و هیچ ماسوی خدا تعالی را احتیاج بسوی او
مثل غویی باشند بدون تفاوت بر این هنگام

در فکر و التفات و دفع مایه و امید و خون و طمع
بسوی جمیع مایه و غیره و در کار خود و دنیا
در نظر و کار او و اینست که او بیل قول خدا بیغالی
و لا یلتفت فیکم احکم و امضوا حیث تو مهند پس
بدرستی که این التفات و نظر و توجه بسوی عزیز او
سفاهت و کراهیت چنانکه حضرت سیدنا جبرئیل
علیه السلام فرموده در دعای صحیفه اللهم انی اطلب
بانقطاع الیک و اقبل الیک و صرفت دهمی
عن محتاج الی رفق و قلب مسئلة عن لا یتغی
من فضلك و رایت ان طلب المحتاج الی المحتاج
سفه و رایه و ضلّة من عقله فکم قدر رایت
یا الهی من الناس طلبوا غیرک فذلوا و راعوا
الثرة من سواک فافتقروا و عاروا و الم و ارتفاع

نور

بغیرک فافتقروا فافتت یا مولای درون کل مسئل
موضع مسئلة و درون کل مطلوب الیه ولی
حاجتی انت المحصور قبل کل مدعو مدعو
لا یتحرک احدی و طائی و لا یفق احد
معک فی دعائی و لا یضطر و لا یلک و لا یلک
حاصل مضمون اینکلمات بلاغت مشهور است
که ای پروردگار زبیر و سید که اخلاص و زیدم
بسبب انقطاع خود بسوی تو و در کرد ایندم و تمای
خود بر تو و بر کرد ایندم و در خود را از آن کیسه
محتاج است بعطای تو و بر کرد ایندم مسئلت
خود را از آن کیسه مستغنی نیست از فضل تو و در
که طلب نمودن بسوی محتاج سفاهت از فهم
و کراهیت از عقل او پس چه قدر دیدم ای پروردگار

جان خدا پس بگویند بوی خداست عالی خضوع و
خشوع و ذلت و مسکنت و با فراغت قلب
اجتماع حواس و انقطاع از خلق و خلاص در
طلبعت او و شوق به قرب و جوار او و استغفار ^{محبت}
او چون بودند خلق در عالم نزول و ادبار پس
ایشان را برودت ادبار پس ^{ایشان} منجمد فتنهای
و خاموش گردید طبایع ایشان و غلبه کرد بر ایشان
خواهش فتنهای ایشان و جت دنیا در دلهای
ایشان قرار یافت و خواستند آتش شوق بوی
خداستعالی در مجمر دل ایشان بیاپنهان گردید
بجهت غلبه برودت هوا و خواهشهای فتن
پس لابد است از هیجان و تحریک ایشان و از آنکه
این غبار عظیم از دلهای ایشان تا صاف شود برای

برای آنها آنچه بودی جبار و تابشید در ^{مجلس}
آن و محبت با محبوب حقیقی در حالتیکه جالی از
اغیار باشند و تابشید شراب انس را در حالیکه
صاف باشند از کدورتها و ^{در خفا} متنبه و ^{در خفا}
شوق و وصف کم از برای تو اینچنین را که هیچان بیاد
این آتش را هرگاه تو کامل کنی در تعریف و توضیف
من بنظر محکم ^{حسب} پس بدان بدستیکه اول اینچنین که او
بر طالب راه دروالت که مستشعر باشد
عظمت پروردگاری الهی شد در قلب خود و مثال
میزنم برای تو یک مثال را در این مقام تا قدر
بهم برسانی از فهمیدن نوع مسئله بدانکه ^{حسب} است
ظاهر و ظاهر این عالم مثل نیست باطن ^{را} و است
مباطن این عالم پس هر وقتیکه یکی از این دو نیست

و انچه ان ديگر را فاسد كن و او نجيحه اينكه هر دو
بيد است و انچه از خود نكند ظاهر است بود بغير مردم
پس انكه ابرويي بگويم و ميگويم كه نور ما اينكه نسبت
بدن خود را بديگر خود را بگويم بي باي خود را نتيه
بانه كوه سلك دره و از اين جهت است كه هرگاه تا
تو در بالاي كوه ي بيبي انگير كه در زير كوه است
بسيار كوچك و بديانكه نسبت بزرگترين كوهها
همه اين زمين مثل نسبت بجزء است از هفت
جزء از پهناي يك جويوي كه كه قطر او يك
ذراع باشد چنانكه برهان اين علم دهند
بيان شد و زمين كوچكتر است از شمس و صيد
و بنا بر توالي هماره بر شمس بزرگتر است خواهد بود
كوچكي او را چون نسبت ديگر او را بفلك شمس

كه شمس مركز است در زميني از انچه كوكب و او از
از است و نسبت اين بار چيده محسوس فلك از
كوچكي قياسي ميشود و هر كوي از كويهاي بزرگ
كه در فلك نوابت كه فلك هفتم باشد واقع است
بقدر رصد برابر زمين است و كوچكترين ستارها
مثل سها كه غير از چشم تند و روشن چشم جاري
او را در آلك نميكند بانه در برابر زمين است پس
زمانيكه حال ستاره كه بمنزله يك نقطه است نسبت
فلك براي الهج شد بر چگونگي بود بزرگي جمع
و وسعت او را بفلك با اين عظمت نسبت بزرگ
مثل حلقه ايت كه در سايان بزرگ افتاده است
بلكه كوچكتر و كوچكتر زير كه عرض از بزي از هفت
هزار طبقه است و هر طبقه غلظت و كافي

او بمقداد عرش مابین وقت التزلزل و از برای عرش
 سیصد شصت هزار سال است و در هر یکی سیصد
 هزار و ملک است و گویند این الفا هر کاما مور شود
 بیلعدن سبع سموات و ارضین و آنچه در آنها
 و آنچه در مابین آنهاست هر این سبع ایضا در
 دهنش مثل رین کوچک میشود در بیابان بزد
 و ایضا در نزد هر یکی بقدر این مجموع باند مریه
 بصفه مذکوره می باشند و میان هر دو قاعه از قاعه
 عرش بقدر ریز کردن مرغ خفیف تند بر هزار سال
 و نسبت سبع ایضا ملائکه کربتین مثل نسبت
 بوی متکلم بر تاقل کن در این هنگام در برزکی
 کربتین وسعت ایشان و احاطه نور ایشان و
 ظهور ایشان و این ملائکه نسبت ایشان ملائکه
 نور

مثل نسبت کلام است بر متکلم و نسبت جمیع
 بوی محمد ز آل او صلی الله علیه و علیه
 اجمعین مثل نسبت یکی است از صد هزار
 هزار هزار هزار هزار هزار هزار جزء از رین
 جو نسبت باین عالم کبیر و نسبت هم این عالم محمد
 و آل طاهرین او سلام الله علیه بقدرت
 خدا تعالی مثل لفظ واحد است بوی لفظ
 و از این جهت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
 در هنگامیکه گفت اعرابی ما شاء الله و شاء
 محمد ما شاء الله و شاء علی صلی الله
 علیه و آله و همایین حضرت فرمود که ما کو هم
 بلکه بگو ما شاء الله ثم شاء محمد فانی مشیه
 محمد صلی الله علیه و آله فانی مشیه الله کل

الذی یأمر الله فی ما شاء الله ثم شاء علی
علیه السلام فان مشیة علی فی مشیة الله
 کمثل الجوز فی هذا الدنیا پس چون اعرابی جمع
 باو و عاطفه کرد میان مشیت خدا و مشیت پیغمبر و علی ابن ابی طالب
 صلی الله علیه و آله و الهما و گفت ایخه خدا اراده کند
 و محمد صلی الله علیه و آله اراده کند و علی
 علیه السلام اراده کند پیغمبر صلی الله علیه و آله
 لای کرد او را و فرمود هم چنین مگو و جمع مکن میان
 مشیت ما و مشیت خدا بلکه با کلمه تم که مفید
 تر از اینست و دال بر عدم معطوف و معطوف
 است در یک مرتبه تعین و یقین ما شاء الله ثم شاء
 محمد صلی الله علیه و آله ایخه یعنی ایخه خدا اراده
 کند و بعد از آن محمد اراده کند پس بدرستی که

مشیة محمد در نزد مشیة خدا مثل نسبت ملک است
 باین عالم و بگو ایخه خدا را و آدم کند و بعد از آن علی
 علیه السلام اراده کند پس تحقیق مشیت علی علیه
 نسبت بمشیت خدا مثل نسبت پسر است پدر یا
 و نقل کردم لفظ عربی حدیث را بمعنی پسر تا مگر که از نزد
 نسبت نفس خود بسوی عظمت و بزرگی خدا ببقالی
 پس تحقیق که تو مضحل بنیوی در پیر کرده که مضحل است
 پیش زمین که مضحل است پیش آفتاب که مضحل است
 پیش فلک خود که مضحل است پیش کرسی که مضحل است
 پیش طبقه از طبقات عرش که مضحل است پیش
 ملائکه که تو بین که مضحل هستند همگی پیش ملائکه
 عالین که مضحل هستند پیش ال محمد صلی الله علیه و آله
 که مضحل هستند پیش قدرت خدا ببقالی و غیره

طبقات
 جبرئیل

احاطه قیومیت و قهاریت او و بی پایان اقدس
چیز متعین است و محال است چنانچه او را وجه از او
پس در این هنگام حیدر کوچکست قدر تو وجه حقیر است
مقام تو نسبت بسایر مخلوقات خدا متعالی اینچنان ^{مخلوقه}
فانی و زایلند در جنب عظمت و قهاریت او پس انصاف
دهد در نفس خود که آیا این عظمت و بزرگی فراموش شود
و آیا برای تو قدری و منزلت پیش این عظمت هست
تا اینکه قصد مخالفت با این عظیم جبار و قهار کنی
پس فکر کن تا نیاید که چکی نفس خود و خاست
خود و قهار و بدیهای کینونت خود با کوچکی قدر
و نائل کن در اینکه از انصاف ناس کناست است
و از ان این طایفه و اخس آنها کیست که مالموعه ^{مردا}
باله میکند از فضیلت از بول و غایط را باینجا

و جمع میکند آنها را و بر میدارد و خارج میکند از آنها
بجای آنکه الان فحاشا است میبیند و تو میبینی نفس خود را که
دوست نمیدارد و محال است آنها را در معاشرت این از
و فکر کن الان در نفس خود که تحقیق که تو هر چند بر سنی ^{برتر}
بسیار در تنی بکف در دنیا حق آنکه پادشاه و سلطان کردی
پس باز ناچار است از برای تو از اینکه مباشرت بول و غایط ^{بط}
بکنی و آنها را بادست خود از خود دفع نمایی در هر روزی
سه مرتبه یا در مرتبه یا زیاد یا کم پس در این هنگام فکر کن
و هم عین آن شخص میکردی که میدیدی تو او را از ان اصناف
خلاق را باغوش میداشتی محال است او را پس بعد از این فکر
کن در باطن جسد خود و اندر بدن پوست خود آیا میباید یک ^{چیزی}
از باطن خود که طیب و طاهر باشد پس هر چه که از تو برود ^{اید}
یا بخی العین است مثل بول و غایط و خون و منی و نظائر آنها

انبار چه گوشتی که از ایشان جدا شود یا غیر اینها و یا
کشی که این وجه است که آن از آنرا کم است از
اینکه مباشرت آنها یا تناول آنها بکند مثل هر که از اجزا
می آید و مثل آب بینی و آب دهان و غیر اینها از اشیاء رزقیه
و نفیقه و هرگاه تناول آنی طعام طیب و لذیذی را که
بویا شد پس تا قبل از آنکه بجائی او را در دهان خود
از آنجا بجز ببرد که هرگاه او را از دهان خود ببرد یا آن
حرام می شود بر تو بعد از این تناول آن از این جهت که اهل
تد و خبیث حرام است اکل آنها را این خبیث که طاری شد
نیست الا از مجادرت تو با وی یک دقیقه و هر زمان که بخا
صورت ایجاد خبیث و نجاست او زیاد کرد تا اینکه خون شود
یا منی یا مستحیل سول گردد پس انضاف دهان در آن
که آیا با وجود آن حال و این خبیث در تو خوب می باشد که

تو تکبر کنی و تجزائی و طلب لذتها و شهوات و غیر اینها
یکه بعد از آن تفکر نماید که تو ظاهر و غیبی شوی
الایطاعت خدا تعالی و خضوع و خشوع پیش روی و از این
جهت که بی بینی تو مسلمانان که رعایت مسلمان شود بظا
اقرار حیدری خود یا که می شود ظاهر و باطنی که
از جهت عدم اسلام و عدم خضوع برای ملک خدام
باقی می ماند در نجاست اصلیه خود و معصوم علیه السلام
زمانیکه اسلام آورد بظا هر چند خود را باطنش و
باشش و عدلیه اش پاک شد و پاکیزه گردید ظاهر او
و باطن او و گوشت او و خون او و موی او و ریش او
نیز بقدر خضوع و خشوع برای معبود خود پاک می شود
و طاهر می گردی پس نگر در این حکام که آیا طهارت را
خود دست میداری یا نجاست را بخیال بودن با او را

در وقت موت ظاهر میشود انبرای نور از برای انشا
تو نوی بد از غاسات از ظاهر و باطن و ظاهر
می شود و این دنیا از غایب است تو برای هر موی هر
تو را می بیند و تو را تو مرکب گناهی باشی تو میکند
ان تو من نوی بد او را از تو می بیند که بدتر از تو
که بد باشد و هست این مؤمن حالت تو را مگر از
روی کلاه و میگزارد از تو بطریقیکه تو از حقیقت کنیدی
که من می شوی و می بیند مسیاهی که هر در روی تو
جای می بیند که غایت تو را می بیند از حق صحت
نور و تغییر یافتن او را بعصیت و بتکبر چندی عزیز
جلیل و بزرگ نمودن طلعت او و مخالفت کردن وی
و می بیند خوش شدن نام نور از علیین که کتاب ^{را} بنویس
است و ثبت او در سجین که کتاب کاهکاران است و در

دب لا تغییر است لا تبدل جسی و لا تشوه خلقه
بالنار یعنی ای پروردگار من تغییر من را و تبدل
مگر جسم را و مسویدان بدن مرا و آتش را این تا
بر محصیت من ثبت است مگر اینکه تو به عنای از
روی صدق و متوجه شوی نوی خالق من
و ارضین پس تا قبل کن در نفس خود یا از انی منوی
از برای نفس خود اینکه باشی بر این هیئت ^{نفس}
نمود با الله و تسبیح با الله و تعظیم با الله و لا حول و لا
قوة الا بالله پس بعد از آن فکر کن تو خود را غنیمت
یکسانند برای دردها و محنتها و الما و مصیبا
و روحها که محل است از برای طبایع اربع که
صفراء و سوداء و خون و بلغم است و حال آنکه
تو غنیمتی که چه وقت یکی از اینها حرکت خواهد کرد

که هلاک تو در او خواهد شد و این برای توحید است
که قرآن نیست برای او بعلت اینکه گریه او را ذایب
میکند و سرها او را میزند که با او در سموم او را
پاره پاره میگرداند و اینها را خوف میکند و آفتها
او را میسوزاند و تو او را از هم جدا می کنی و دور
او را میدانی و مرع او را با مقدار خود سوزان می کنی
و این او را میبرد و صند نه او را بریزه بریزه می گرداند
و با اینها آن بدن خیمه کرده شد با طبعی از آلوان
و اقسام اسقام و اوجاع و امراض و تو در گزند
هستی و ایشان مراقب تو میباشند و همیشه از آنها خفا
و ترسان هستی و طمع در وها و خلاص بودن از دست
افساداری و تو همیشه مقارن هفت آفت هستی که
ان گریه و تنگی و گریه و سرها در حج و خوف و موت باشند

واجب آورد

پس بعد از آن فکر کن را بعد از نیتهای که خدا
تعالی بنویس گرامت فرموده و آلاء مترادفه که با آنها
منت بر تو نهاده و بعد از آن استغنی از بیان است
کفایت میکند در تو او را از هم جدا می کنی و دور
تو او را میدانی و مرع او را با مقدار خود سوزان می کنی
تعالی اینها را بروردگار نیست که بیرون آورد و دور
از دریای امکان با حل الکوان یعنی وجود و حقیقت
است تو را در حجاب ذهب و فرو گرفته است تو را
بنور بدون تعب و مشقت و واداشته است تو را در
اظلام در زیر حجاب و نجات داده تو را از گرفتاری
عالم طبیعت و ترقی داده است تو را یعنی نازل گردانیده
بوی عالم ملک و شهود در عالمی که شروع مبتدئ العلل و
الاسباب بوده باشی تا واضح کند و آشکار نماید تو

و جهت خود را تمام نماید و نعمت خود را کامل نماید و
الآن نویسد قدرت او بقدر محفوظ المراتب یعنی جمیع مراتب
تو را جمیع اطوار و شرفهاست و محفوظ است در
جمیع عوالم روزی میدهد نور از دره بیضا و عوالم
میدهد نور در عجایب صفر و خلق میکند نور را بجزیره که
لیسب تو است یا از برای تو است و مخصوص است
از چیزهایی که نفعت بتر عاید خواهد شد مثل طاعت
یا انجیز بیکه بر ضرر تو است مثل معصیتها یا که از تو ضایع
ست و انجیز بیکه پیش تو است یا از تو است یا بوی تو
یاد تو است در وقت عجایب خضر و حفظی کند هرگاه
در سنگات نور و خطوات و خطافات نور او کلمات
و آنچه را که سینه و قلب تو بپوشانند و آنچه را که بر تو
تو متکف شود و حفظ او بحقیقت است که هرگاه و ابله

تو را بجا خود اعلیٰ از طرفه العین هر آنکه معدوم
نایب بوی ربانی اتقان ندارد و تو ای و معدوم می شود
ذکر و جزو معدوم می شود بمنزله احوال او و نقص
الآخر او را با وجود این نورانی بوی که انقادات
غیر از غایت و درست میداری که متوجه بایستی
پس چگونه طلب نماید محتاج از محتاج و بکار
می شود فقیر بوی فقیر پس هرگاه چنین بیکه یعنی با وجود
اینکه تو در حفظ او هستی انقادات بوی غیر از عا
در این صورت نفع نکرده است تجارت تو و زیان
کرده است صفت تو را کم گردید است محتاج تو
و یا قصد می کند بوی خدا بقیع شیطانی را با وجود
متوجه بوی عدم می شود و میل بوی باطل می
و رکن بوی زایل می کند با وجود اینکه تو در آن

خیر با قصد کم و باز فقر و محتاجی بسوی حق تعالی
کار نیست این کار پس بعد از آن فکر خاصا نفس
خود را که می بایستی را آنکه بگوید بگوید عصیت بسوی
حق تعالی خدا بپوشی بکنی از افراد خلق و می پوشی
از مردم پس چگونه نظر میکنی بسوی عظمت پروردگار
و بسوی قدرت او و احاطه قیومت او و حال آنکه
او ناظر است جمیع احوال و حرکات و سکنت و
لحظات و کلمات تو که از تو است یا بسوی تو است
یا از تو تعدی کرده یا در تو است یا پیش تو است ^{چگونه}
پنهان میداری از مردم و حال آنکه از خدا پنهان
نشد ^{حظه} و مدینه میکنی عظمت مخلوق را و عظمت خالق را
ممکنه و معصیت او میکنی در حالی که تو پیش او ^ص
هستی و توراتی بیند و هر چه میگوید بشنود پس بعد از آن

بجای بداند که بگوید خدا علی و آله و ائمه سلام
علیهم این اندیشه را همه جمیع خلق و ایشانند
چشم بینند خدا تعالی را و بندگان خود را و ایشانند
نیز ناظر و مطلع بر جمیع حرکات و سکنت و
پس چگونه کرچت می شماری نظر ایشان را و مطلع
بودن ایشان را بر هر حال آنکه ایشان از جمله کسانی
هستند که شناخته ایشان را و شنیدی خلالت و بر
ایشان را و بعد از ائمه سلام الله علیهم اركان و
او تاد و ابدال و تضاد و تجارب نیز همه ناظرند بسوی
و مطلع اند بر هر و مشاهده می کنند اعمال تو را پس
بدان ^{بدر} که حق تعالی میفرماید قل اعلموا فی الله علمکم
رسول و المؤمنون یعنی بگوی حق صل الله علیه و آله
باقت خود که عمل کنید پس خود می شود که می بیند عمل شما را

خدا باری و بعبیر خدا و شریفین افعاله ظاهرین
سبحان الله علیهم وضا که در احادیث و معتبرین تفسیر
اند پس بعد از آن ملائکه السموات و ارضین و ملائکه
هو ارض و ملائکه مدرات و ملائکه معقبات
و ملائکه که میگردند بر اعضا و جوارح و شاعران و کاتبان
اجمال و اقوال اینها همه ناظر اند بوی تو و مطاعند
و شاهدند بر جمیع احوال تو پس بعد از این مکان
تو در زمان تو در روز تو و ساعت تو و صورت عمل تو
در اینها نقش می بندد و هم چنین نقش می بندد صورت
عمل تو در جمیع آنچه که در وجود است از اسماءها
و صفات و احوالها و هواداب و غیر اینها خواهد
نیک تواند خواست و باقی میماند در لوح محفوظ
در کتاب محیط تا روز قیامت پس آملنا الآن نفس

آسمانها

که

که هرگاه معصیت خدا باری نماید و سوار بشوی
در جمیع اسماء پیش کار و نوشته شود و در هر
لوحی که هست عین ای شخص شی دکناه
کار است پس نغمه می کند تو را هر چه و هر کار
اطاعتی نماید و مدح می نویسد در همه مقامات و
مدار معصیت و طاعت باقبال نمودن بوی
خداست و ادب بار او است پس در هر چیز که اراده
نمودی رضای خدا باری را پس آن طاعت است و
در هر چیز که اراده نمودی رضای خدا را و از
برای خدا نکردی آن معصیت است و شهر هریک
از طاعت و معصیت شتر ضعف مخالف میت
پس تا ملامت در نفس خود در میان اختیار طاعت
و معصیت و اختیار کن از برای او خیر و صلاح

شفقت

و تقوی را و مرا خفت بکن در تفکر بطول لیل و نهار
خود بپیرا که امری مؤمنان علیه السلام فرموده که
نسبه بالتفکر قلبک و خاف عن اللیل جنبک
و اتق الله ربک یعنی جز در این بتفکر و تدبیر
قلب خود را و خالی کن در شب هلهری خود را از
جوابگاه یعنی بیدار باش و تقوی و پرهیزکاری
شمار خود ساز برای خداوند که پروردگار تو
و نیز فرموده که تفکر میخواند از برای خیر و
کاری و مصلحت و حضرت رسالت قاری
صلی الله علیه و آله فرموده اند که التفکر حیات
قلب البصیر کما یشی المستنیر فی الظلمات بالنور
یعنی تفکر حیات و زندگی قلب شخص بنیاست همچنانکه
راه یروستنیر یعنی طالب نور در ظلماتها با نور

و حضرت امام بنی ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام فرموده که التفکر من الخصال و کفارة
الغیبات و ضیاء القلوب و سعة الخلق و
على العوائب و استزادة فی العلم و هی خصلته
لا یبعد الله عنها یعنی فکر امین حسنات است و
کفاره گناهان است و رزق دهنهاست و وسعت خلقت
و اطلاع بر عوائب کارهاست و زیادتى علم است
و فکر خصلت که عبادت کرده شد خدا بندگان
عبدالو حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرموده که تفکر ساعة خیر من عبادة سنة و این
منزلة التفکر الارضا و خیر الله بنور التوحید و المعرفة
یعنی فکر یک ساعت خیر است از عبادت یک سال و این
رتبه تفکر را مکران کسیکه محض کرده اند مانند او

خداستعالی نور و معرفت و نیز از آن سرور
صلی الله علیه و آله منقولست که افضل العباد
او مان التفکر فی الله و فی قدرته یعنی هر چه
دوام فکر است در صانع و قدرت خداستعالی بی
تفکر نماند ترا بر آه روز طالب ^{نفس} در این امور در
خود در قلب احوال دنیا را محال در عدم
استقامت و ذلت و فقر و غنا و صحت و مرض
و در عدم و فناء برادران و درستان و بی و عدم
از اولاد و غیره و غیر اینها و چون تو در این تدبیر
تفکر مدار مت نمانی پس لابد غفلت و بزرگواری
بر تو متولی شود و حاصل میشود از برای تو کمال ^{عبثی}
در دنیا زیاد میکرد و میل تو بوی حق و متوجه
میشود ذهن تو بوی عالم اعلی بر در بصورت
بر تو

محل است
میشود بر توافاق ذات الهی و معرفت و نیز از آن سرور
ندتیه و علوم حقیقیه را بر خدا اینکه ملاطفت مانی را
روی و استقامت را در صانع احوال و اقوال و محرکات
و مکنات و جمیع احوال معانی خود را دانست استقامت
که امر بر او وارد شد در کلام حیدر نجاشی که فرموده است
که ^{که} امرت بخی با محمد متقیم و راست در دانش با نظر بی
ما مورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
که بر کرد اینده را این آیه و سر این از در وجه عالی نیست
که با مراد نیست که بر کرد اینده را از صفت صغیر استمال
بطریق مقتضای مضمون و یا اینجا صغیرتیکه باعث
بنیه و بدن و سایر قوای شاعر ظاهر و باطنیه میگرد
خوف و خشیت الهی ^{میتواند} میگوید که در حال بوی صغیر و ضعیف
و یا اینکه مراد نیست که استمال این صغیر باعث کمال مطلق ^{میشود}

چنانکه مقتضای ایام پرست و بیان کیفیت این استقامت
و اما در کل و شرب نیست که بخوری بقدر مقدار مگر
چیزهای طیب و ظاهر و پاکیزه و اجتناب غایی
از مشتهای نجس و غیره خصوصاً در اول امر قبل از قرار
یافتن نفس در اطمینان پس بدستیکه مشبهات با
قنات قلب و عورت بلاد و دهن می خورد و بعد از
ظلمت میکند در اقطار بدن در ظاهر و در باطن و
باینکه بخور و نفی که کل بوسنان مرخصی حضرت امام
عسکری علیه السلام فرموده که حاصل مضمون آن است
که بخور همیشه که هرگاه چنانکه بایستی تو باعث طول حیات
در روز قیامت و اگر هم باشد ضرر رساند بنورمان بلکه
اخذ یک از وی بقدر رسد دهن و انقدر یک حفظ نفس
غاید نه زیاد و نه کم و لکن این اصل رتبه مقربین و درجه

صده یقین است که خوردن آنها برای لذت و توشه نیست
بلکه از برای حفظ و بقای بدن و در این دنیا اما اینکه
مربک باشد برای دج تا اینکه روح بخورد خود را از
برای روز قیامت بر دارد و اما از این و غایتی که
آنها مانع رتبه مقربین است پس ایشان بخورند از
قوت و نشاط از جهت عمل بخاطر آنچه که امید دارند از ثواب
لحای پروردگار خود و می زنند از عقاب و عذاب و
مؤمنین از سایر عوام پس میوه که آنها بخورند برای لذت تا
صورت نفر ایشان از میوه لایکه حاصل می شود لذت از آنها
بغیر از حلال و اما متفکمین ها لکن را با کسای هستند
میخورند مگر برای لذت جسدانی و نشاط نفسانی و در خصوص
جماعتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که
هر که همت او اینچنین باشد که اخلال کم او می شود و در رتبه او

همانست که از غم ادخارج و شوق در حقیقت امر از این شوق
 حنا راجع میشود و خلاصه می باشد مگر مقربین و صدیقین
 و اقربایان مقدار اکل و شرب اینست که نکند این
 از اینها و علامت این آنست که بعد از بخوری که بعد
 خوردن باز میل دارد داشته باشی و رغبت از طعام تمام
 نشد باشد و باز احتیاجی در جمله بوی او داشته باشی و
 هم چنین است امر در شرب پس میاشام انقدر که میلست از
 آب منقطع شود و رغبت به نهایت رسد پس چون انقدر
 خوردی را شامیدی که رغبت تمام نشد تا مقدار یکی
 شهوت و خواهرش تر باقی میماند و بعد از آن مرتفع می شود
 و با وجود این همین مقدار قوت روح می شود در صفت باطن
 میکند قوت حید میدهد و طبیعت را انفع می دهد
 و حرارت غریزیه را قوی می نماید چنانکه اطباء ذکر کرده اند
 واجب

و این واضح است انشاء الله تعالی و هم چنین میاشام
 تا اینکه تشنه گردی پس چون شامیدی آن قدر میاشام
 که سیرتویری بجهت شرب واجبست که بعد از و نلک
 اکل باشد و عطش در نلک می ماند علامت اینست که
 بعد از خوردن و زیاده برد و نلک فصولست که باعث گردد
 میشود و این زیاده مناسبست با شیطین همان که اگر آب
 میشود و رعلق باور میکند و این زیاده باعث عادت و زیاده
 در نفس میکند و ماده های بارده و رطبه را بهیجان می آرد
 پس متولد میشود از این صداع و لقوه و فاجع و باعث خلل
 گردد در ریه و غیر اینها و علامت اکل از برای نلکند
 اینست که هرگاه طعام لذیذی که موافق طبع او باشد و آب
 شربش بهیم ترسد تمام و یکدرد با ما قهر او منتهی باشد با تکلف
 و رعت دهد نفس خود را در طلب آن و غیر اینها از اطوار

در نسخ ص ۱۱۰
 در نسخ ص ۱۱۱

و اما مؤمن خاویز پس در صد دان می شود بلکه خاویز بیاند
بیشتر اولدین و غیر لذت بر هرگاه طعام لذتی از برای او نیست
مخو^ر و کز نه متانم و متاثر نمیکرد و بخورد و غیرش را بطیب خاطر
و در مسرت دل و نفس هم چاکه لذت را بخورد و هرگاه این راوی
همای شخص دشوار و معویت داشته باشد پس تا قلی کند در
مترت می شود بر اینها زیرا که فایده در هر دو یکنوع است بلکه
ضرر لذت بسیار است و بوی بد او بیشتر است پس در این هنگام
این شخص عارف خوشحال و نفسش در خوشی و لذت می باشد
و چنان در جانب غیر لذت می شود و مقصود ما از این سخن این است
که در عارف باید طعام لذت را بخورد و با کلیه ترک ری^ت
بلکه اینست که در نظر هر دو علی القوه باشد و باین قدر هست
مبالغه می کند در تقلیل اهل و لکن نه بیتی که که نفس متحول^{طلب}
طعام نباشد و از توجه بوی خدا باز ماند بلکه بخورد و فی^ن انشا

بهرینه که شک را فراموش می کند و این است محتاج و اما
لباس پس آنکس باید که با حاجی می شود و با و کند و زیاده بر این
وجود و عذر پیش او علی القوه باشد و نه اینست که لباس
نیکی می باید با کلیه بی اگر او بگوید که لباس نکو^{نفس} می برای
او حاصل شود در این صورت واجبست که ترک آن و نه^{اینست}
که لباس بد بپوشد بحیثیکه نفس ری شمن کرد و از اقبال
بافا ماند و در کس بی بوی طاعت نکند ابد اگر لباس^{نکو}ش
و با غیر کوبی برای او از حلال میتر باشد و اجبت ترک آن و^{اگر}
از جمله شینفات باشد مستحبست ترک آن اگر اراده رضای^{حدا}
و ثواب آخرت هر دو را داشته باشد و واجبست اگر نفس
اراده رضای خدا داشته باشد و مطلوبش نفس او با جانان^{شد}
دعاء عظمی و آرد آنست لا غیر که مرادی و ملک لا اله الا^{نفس}
سهری و سعادی و لقا ملک قره عینی و وصلت منی^{نفس}

بجه توفی مرا در غیر این مقصودی و مرادی ندارم و از برای
تو است نه بغیر تو بیداری مرا و تو است و نشان حکیم
و در هر تو است و نشان نفس من و مرد عارف فکر میکند در همین
پوشیدن لباسی که این لباس می کند عورت جسمانی را این
لباس ظاهری دلیل لباس باطنیست که عورت فانی معنوی
ست و می کند پس لابد است از تحصیل این لباس که عورت
معنوی است که اگر سترها نکند مفتوح و رسوا شود بکشف
انها عیلت اینکه اینها قبا احتش از عورت ظاهری بپوشد
و این لباس که عورت باطنیه را می پوشد لباس تقوی است
و این همین لباسهاست و عورت عبارت از این معاصیت
چنان از قفا منفک نمیشود در هر مقام بحیث رتبه مقام
و اما خواب بن خواب تا اینکه خواب بر تو غلبه کند و بوم را کم
یکن قدر یکمی خوابی پس تحقیق که بسیاری خواب بر تو غلبه

در روز قیامت و مگر آن تو خود را در خوابیدن و بیداری
او وقت معینی قرار دادی و مگر هر وقت که بیدار شدی
بر حسیزد و ضرب از سجده از برای خدا بقالی کنی
از آنکه از خوابگاه خود برخوایسته باشی که کند الله
الذی احیانی بعد ما امانتی و الیه العتد
النور بر چون شد فکر کن در افق آسمان بعنوان
و ادعیه را که وارد است و فکر کن در ستارها در
ظلمت و عذاب آنها و در افلاک و حرکت آنها در
و بطور حرکت آنها و فکر کن که این وقت و قیامت
که بعد از مرگ معصوم شد در حالیکه لیل مظلم
و تاریک است و دیدارها در خواب و صداهای پنهان
پس در این حالت فرصت را بجهت دانسته بایر و دیگر
مناجات بنما و یا عجب حق خلقی فرما و از خدای خود

پیش روی شکایتی که در قلب است از وی اینکه براند
روز احیاء و هوای آن گاه خواب برزغله نماید
و دیگر خواب بعد از ضرورت و حاجت پس باز بر خیز و طهارت
بکری و باقی بماند را که قیمت از توبه و تفکر و تاریها
شب را نیز بماند و کبر و زاری بکن و تأمل نماید که سنت
همان و فقیه که صعوت کرده اند شمار بعد از ش
در عالم برخ پس در این صورت توبه و استغفار خود را
انفاده کن برای توبه پس بدرستی که دینار از دینار
تعلق کرده تلاخ از برای آخرت یعنی که مردم را آخرت را
دینار که منزلت از منزل آخرت و الهیست از الهی شک
ادبی با ایمان و ایمان عبور نکرده بر آخرت تواند
بر عقل علی الصفا مسئول از خل میوی و توبه ایم خواب
در شب بدر آن کسیت که روز او باشد و شب او

او باشد یعنی حق الله و توبه را بدر آن کسیت که روز او باشد و شب او
مزد در روز و معاشرت مردم نکند مثل سید تحقیق
که خدا تعالی میفهمد که آن ناشنه اللیل باشد و ط
و اقوم قبل یعنی ان نفس یکه بمیز از خوابگاه خود در شب ان
برای عبادت است و محکم تر است از حقیقت کلفت و مشقت
در راه خدا با از جهت ثابت قدم بودن در عبادت و بدر آن
خدا و اقوم تر شدن تر است از حقیقت مقال و مقال و مقال
که حضور قلب در ای وقت بیشتر شود پس چون بیدار ماند
شب را و چون شدی پس خواب در روز در وقت مطلوبه
پس تحقیق که خواب در روز بر خشم است هم چنانکه از خفت
رسالت نباه مرویت اول خواب خیل که بعین مهمله اول
خواب بیت که ما بین طلوع شمار این خواب بخت است و بدر آن
باعث عفت در معاذی نود در بدن بعثت و بدر آن کسیت

از شب باقی ماند تا بجم و برودت هوا و زمین و برودت
خواب و بیدار که ایضا که جمیع اینها غالب می آیند
مرطوبه را بر آید و در این وقت که در خواب و بیدار
نمایند که اینها افاضات الهیه است و بهر جهت
است و این ساعت بهشت است و در این ساعت از راق
منقسم می شود و احوال مقدری شود و هم چنین سایر
احوال و صفات کلا در این ساعت ^{رجال} مقدری شود پس
زمانیکه شخصی در این وقت خوابید از خط و نصیب خود می
خوابد تعلقت آنکه شخص ناظم مقابل نیست با فواید نور
مشاء حرارت و در طوبیست بلکه این مقابل است با فواید
برودت و بیوست که در اینها بر می آید در تمام خواب
قبول است بقاء معیغه نور و سی و ضعف و این خواب
بعد از طلوع آفتاب است که اول روز باشد و علت

ضعف

ضعف و سستی از این خواب است که هر چند که حرارت
آفتاب بتدریج برودت شب را می نماید مگر ایضا
برودت غالب است و در این وقت که در خواب و بیدار
باز نماند برودت که از خواب حاصل می شود پس
نصف نام حاصل می شود پس نور و ضعف که ناشی
عدم ^{نصف} تبیه و از دیاد ماده بلغمی می شود و حاصل
می گردد سیم خواب قبوله است با فواید و این خواب
پیش از زوال آفتاب از دایره نصف النهار میل ساعت
و خواب در این وقت مطلوب و مرغوب است
اینکه حرارت آفتاب در این ساعت زیاده می شود
اگر بدار باشد حرارت یکبار از نیازی حاصل می شود یا اگر
نمود باعث فتور و ضعف می گردد و اگر خواب نماید برودت
باز نماند حرارت تکافو می نماید و قوت اعتدالیه که باعث

مزاج بیشتر حاصل میگردند و بواسطه این معجزه زیادتی عقل است
چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده است
و این خواب معین می شود برای قیام لیل از جهت نیاز
شب به تفتیح و لا بد است که اینوقت را بخوابد تا
او مسترخ و اسوده باشد و قلبش ساکن شود و روح او بفری
هوای بینه مزاج او طیب و پاکیزه شود و حرارت
غریبه او بهیچان بیاید و بیان این امور باعث
طول میگردد و ما الان بعد بیان اینها بیستم
خواب حیلوله است و این خوابیست بعد از زوال یا
حین زوال پس این خواب حایل می شود میان این شخص و
نار و ظلمت تاخیر انداختن نار معارضه میکند با نفع که
از خواب حاصل می شود در این وقت پس این مزاج
بشود بیستم خواب حیلوله است بعین معنی هلاک

و این

و این خوابیست در آخر وقت و این خواب باعث مرضها
و ناخوشیهای ممکنه میگردد و در ظاهر در ظاهر و
اینوقت را کنند نمودن و ضعیف است مزاج خود را که
اخواه مردم نماید و این از ارطاعت الهی باز دارد
و تفصیل دادن در این احوال خلاف مقتضای این
که ما بعد بیان او هشتم و خواب تو بعد از غذا
فی الفوریدون مهلت بلکه تا قبل کن یک عیش که
تا اینکه غذا در معد استقراری بهم رساند و باید
شخص را در خواب بخوابد اگر ناچار باشد برای خواب تا اینکه
بعد از نصف شب بریزد پس چون داخل خوابگاه خود
گردد و بفرماید مقدمات هرگز پس چون خوابید اول بر پشت خود
بخوابد پس متذکر شود وقت اختصار را و اینکه ملک است
او را مهلت میدهد هر چند یک ساعت یا یک دقیقه باشد

پس بعد از آن بطرف راست خود میخوابد پس بنیادی
حالتی که او بالا میخوابد است که او را بر این
بالای او گذاشتند و بر میگردانند و در این جهت
برای نشستن طرف راست و بعد بر میگرد و بطرف
خود و بنیادی از این حالت را در همین غسل پس بر میگرد
بطرف راست در حالتی که سر او بجانب مغرب است
از روی مشرب روی او بطرف قبله مثل حالتی که
در قبر میسازند و صد گزیند این حالت را در جهت
می نمایند با اعتقاد آن خود و کلمه شهادتین را می گویند
پناه بخدا از شر شیطان می رود پس بعد از آن دست راست
خود را زیر سر یعنی بطرف روی راست خود می گذارد
اللهم انی اشهدک انک افترض علی طاعة امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب الحسن و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن
محمد

محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و
علی بن محمد و الحسن بن علی بن الحجة بن الحسن و میخوانند
دعاهایی که از این بزرگواران رسیده است در وقت
خواب و باید که در وقت خواب بار خدایا غسل ^{وقت} با این
نفس او شمع بنشیند بشرطیکه شمشیر بر نیاند از طعام و شراب
می بیند در این هنگام خواهی بنگور همچنان ^{وقت} خواب
است از هفتاد و هفت و بیست و اما قیام و توبه و
تفکر و عبرت می نمایند بچینت نشستن پیغمبر صلی الله علیه
و ان مثل نشستن شخص است که میخواهد بر خیزد و این صورت
صورت اسم محمد است صلی الله علیه و آله که نوشته
باشد در این جلد جلد خدام است زیرا که این جلد
نزد بکرین نشسته با ایناد است و این نشستن خواست را

جمع میکند و عقل را میگرداند و میل میدهد
هم و بوی مدارای بلند غالبه و در وقت دعا و
مناجات و نشینیدن مثل نشینیدن کان و این صورت
نشین برای گفتن است در نماز در حالیکه متذکر است
و این نشین بر هیئت لا اله الا الله است در صورتیکه
مکتوب میگردد و مرتب نشین نشین که گفته است که از
برای استراحت می نشینند و پاره پاره ای نای میگردانند
نشین بلکه آنهاست بر واجب اجتناب جمیع اقسام
غیر از در صورت اول که آنها ممد و معوده می باشد
بر هرگاه بطریق نشین اول نشینی خاطر پاد که در
هستم مرتبه و مرتب خدمت مولای خود در اینجا امر
نماید و انتظار امر و رای کشیم بخول شود بملای خود
و عظمت و بزرگی و عزت و جلال او را اینکه امر نماید

استقلال در فرمان بر مادی و طاعت او بر و در نشین
دویم می نشیند در حالیکه نشین او راست باشد و میل
یکجای مثل کسان نداشته نباید پس بیاد می آید که در
هستم ذلیل و خاضع و خاشع و فقیر و محتاج و بیچاره
و مضطر پیش عظمت و جبروت الهی و مجوام را آورد
او که بر انجوام و نیز پیاد می آید در این جلسه نشین او را
مختار پیش روی ملک جهانیان برای حساب و خواندن کتاب
اعمال و اینست معنی قول خدا بقا که میفرماید و تری کل
امته حاشیه کل امته تدعی الی الحسنا فانها امر
یعنی می بینی تو یا محمد در روز قیامت هر امتی را نشین
بطریقیکه متذکر است است هم چنانکه در نشین خواندن است
که بان کیفیت بنشیند و خواند میشود هر امتی بوی کتاب
خود بر هر که بخاطر آورد که مجلس و موقوف او را قبل این

موقف و از نظر این علم است شهادتین را می بیند
اعتقادات حق را که در این استعد و مقابلی شود
برای جواب در بر و حدیث بخصوص که اندام
خود را در این در قیام یک بلکه بلا ظلم می کند منها
در جمیع مقامات و اما در حین قیام پس می آید
منصب راست چیست که جمیع اعضای خواهر
قرار گیرد در جای که خدا تعالی خلق کرده است او را
در او خدا بهدا را از استقامت و راست
الف قائم و مقوم نمیکند پس خود را مقل کمان چه
بسیار این طریق گرم بنیبه را درد عرب می کند پس
چونکه برخواست باطری آورده که ان بنده و عبد خدا است
استاده در خدمت او و در این ناظر است نبوی ان
و اعتماد با او دارد و بعد از آن شکر خدا را می کند که ان را
نشد

منکر الرب مثل سائر حيوانات خلق نکرده و هم
چون مشتب الظن که بیشتر باید مثل حيوانات
نکرده و این مورد صورت و جهت از جمله صورتها
نفاق و تغییر کست در حین ظن خود را پس
توحید یافت که غبار از صورت ان است
بوده باشد پس تا بد که باطن خود را باین صورت استقامت
نگاه بدارد و هم چون کند که ظاهرش ان و
باطن حيوان بوده باشد و علامت اینکه باطن
در صورت ان است است که از خدا عقل نکند
با اینکه روی باطن او توجه بطرف علی
باشد و باطن بیاورد و فرو فاتر خود را عجز
و ضعف خود را با اینکه با های یا او بطریق من
باشد پس هر گاه مغول بذکر خدا می آید پس روی او

متوجه بطرف اسفل میباشد چنانکه روی ظاهر
حیوانات هم چنین است و در سگ و گاو و در
مثل حیوانات پس اگر می کند و استخوان منبسط
از اسفل می رود را بصورت پا طشتی می بیند
چنانچه پناه می برم بر خدای تعالی از این متوجه
می شود بآن چیز که او را دوست دارد حیوانیت
بمقتضای اختیار خود و موجودی خود در صورت
اقبالیست بر آن مقتضای او اینست که ظاهر
الامر ای امر که در او حکمت خداوند متعال باشد
او پیش رو دین مبین حضرت امیر المؤمنین علی السلام
وارد شد است که فرموده و لا یقوم الا امر الله
محب الله سبحانه و تعالی کفیت راه رفتن
می رود بطریق که در طبیعت و اعتدال و اعتدال

جمله

باین معنی که راه و این رفتن خود کج نکند بلکه راه
خط راست طمناهی و میل نمیدهد بعضی اعضا
غیر آن طرف که که می رود را آورد و حال آنکه بعضی
دیگر متوجه می شود بطرف که او را به می رود با سگینه و کار
چنانچه اینها علامت ایمانست بر التفات نمیکند
راست و چپ بلکه کمال تفاوت است او میان با خط
خود می باشد و او را می رود در حالتی که مقتضای
در حالتی که او را می آورد در حالتی که مقتضای
باید در حالتی که او را می آورد در حالتی که مقتضای
در حالتی که او را می آورد در حالتی که مقتضای
که او را می آورد در حالتی که مقتضای
باید در حالتی که او را می آورد در حالتی که مقتضای
باید از بطریق که او را می آورد در حالتی که مقتضای

بوی خداست و اینهاست استداده مترجم گویند که معنی
 حرکت متدبره و تدبیر است که احتیاج در فخر ممکن
 بوی مبدع خود در جسم مراتب غنی و شهودیه
 نیویده باشد باین معنی که هم چو سائده احتیاج یکی
 بوی خداست و عالی که نباشد از دیگری و احتیاج دیگری
 زیاده یا از غیرش مثل اینکه بگوی احتیاج عقل بوی
 مبدع و زیاده تر است از احتیاج نفس بوی او و غیر
 اینها بلکه احتیاج هر یکی بوی مبدع و یکسانند
 اینکه هر کس در رتبه خودش و هر عضوی در مقام
 منزه که در اینجا واقع است مثل حرکات و ابر که
 در کمره فرض میشود نسبت عبور و حرکات آنها در
 نسبت بقسط و نیزه چه جمیع اجزای حرکات نسبت عبور
 و نسبت بقسط و نیزه متساوی هستند و اینکه هر جزء

در مقام

در مقام خود باز عود میکنند بجای خود و بعد از آن طلب
 استداده میکند از خداست و بقدری که در آن را که
 اگر طلب نکند از خداست و نیزه برای او نیست
 و طلب عبارت از عمل است و همین معنی عبارت است
 از حرکت بوی مبدع و علم عبارت از نور است و شاهد
 بر مدعای ما که اگر طلب نکند فیض و نوری از خدا
 یا و غیره قول امام علیه السلام که فرموده العقل
بالمعمل فان اجابه والا فارحل یعنی علم ند
عمل را پس اگر جواب داد یعنی مقتضای ندای
عمل عود ثابت در فرار خود و الا کفر می کند
تقاسیان سائر احوالات پس که از خود الهی و قدر
می توانی و از برای مصیبت امام مظلوم سید شهاب
اهل الجنة یعنی بنوای کوفین حضرت امامین علیه السلام

بدوستی که کرده در صیقل او بجزین طاعتها و علمها
که در ذریع جلیب میاید و سینه را وسعت میدهد
بجهت احوال عالم و قلب را نورانی میفرماید و با
عزت و شرف و رفاه را میبرد و بر تو باد بحالست
کیکه امام علیه السلام را با طریقی آورد و بر تو باد
نشیند و مجلسی که ائمه الهدی علیهم السلام مذکور شد
چه تحقیق که نور بر ملک خدا در این مجلس ظاهر میشود و
فرز میکند که بیکه در اینجا نشسته اند هم ظاهر و در
باطن ادرار و التفات جمیع انبیاء و اولیاء خصوصاً
اشرف کائنات و بجزین انبیاء حضرت محمد صلی الله
و آله وسلم بر روی این مجلس است بر هر کس که عنایت ازها
شامل حال وی کرد بد شقی میشود هرگز و خدا بیارکن
چند خند بسیار قلب را میبرد و طمانینه را بها و وفا

که

که از لوازم مؤمن است و اینها علامت ایمان است
و تا ممکن در نور خداست و اینها که در صیقل
و تیکر اکثراً جزاء عبادت او یکسره میاید که گفته
نمایند و بسیار کرده کینند زیرا که جزاء عبادت
بان چنین نیکه کس می کند و مستغرق در دامن خردن
باشد بدلیجه شوق لقای عظمت پروردگار
و جامه خوف الهی را در بر کن و میانش عبور کنند
و نه تفقه کنند بلکه شاش و ذراع لقای مانی و
ده از برای خود و قیاد در غلوت در شب در روز
فلکین در آن در آثار صانع و قدرت الهی و تا قبل
غائبی در عالم و طریق تقارن است که جمع بکنی
خود را و عواش خود را مفرق نکردانی و طریق
مومن دل است که نوزک نائی همها و غمها

که از تو توت

دنیای را این برای هیچ چیز عرصه بخوئی بلکه
سؤال نمائی از خدا یغالی که برساند تو را به
بهترین آنچه که از تو توت شد چه بدرستی که
خدا یغالی صاحب فضل عظیم است و ^{عظمت} بزرگواری
و جلالت و قهاریت و سطوت و سلطنت
و یت شدن جمیع ماسوی پیش پروردگار خود
بنظر بیاری پس در این صورت قلب جمع میشود
زیرا که مطمئن میشود دل را آرام نمیکند قلب
مگر بد که معبود خود و نظر کردن بوی تو به آفر
عظمت او بخانه پس چون قلب اجتماع بهم رسانند
کن در عالم بنظر حیرت و غیرت و تعجب و در خلق
مؤمنان خلق عظیم با اختلافات مقامات و مراتب
افراد در این که خوانند از این خلق و خلق ه

انها و فکر بکن در اختلافات مراتب عبادات و ^{نات} و
و حیوانات و در اختلاف صفات هر جنس و هر
نوع و هر شخص و فکر بکن در هیئت انسان و احوال
ار و ادعای او و سایر اطوار و حرکات و سکات
او پس چون فکر متمرکز گردد با بنظر حق مدتی بپاید
امر عجیبی و غریبی و باید ملول نشوی از بسیار
فکر و نظر هرگاه ندانی تو هیچ چیزی در حاصل نکرد
بر تو از فکر و نظر هیچ شئی زیرا که در حق نظر و فکر
متعلم میباشد پیش خدا یغالی پس مرا ^{بنگاه} خدا
عطا کرد بر تو چیزی حسد کن او را و اگر عطا
باز حسد کن او را و در هر دو حالت راضی باش
و فکر او کن و طلب و فکر را ترک کنی بدرستی که هر کس که
بگوید در بر او بجا جت کند در گویندن در این معنی

بگوید در این صورت کشته میشود بر روی او آن
در هر کس طلب کند چیزی او سعی نماید در طلب
یافته میشود آنچه برای او و طریق دیگر برای
فکرات که نظر و تدبیر کند در عالم و در اشیا
با اجتناف قلب بدون اینکه ذهن تو بخائی نشود
و در پس فکر کن در رحمت خدا در حال اینکه قلب
متوجه بوی اوست پس در این صورت می آموزد
نور آن سریر که منور است در آن اشیا و یاد
عالم دیدن تو یقین ثابت و جاود که بخواهی رسید
بمقام علوم و خواهی چنانکه در حکم و اسرار
مکر بطول فکر و نظر و محض عمل و کثرت عبادت پس
بدین تنبیه در راهی حکمت و اسرار حقیقت بازمی
بدون فکر و تدبیر و فکر هم بدون عبادت حق نماند

بلکه میکشد بوی حیلای شیاطین و خواهشها
نفتای پس هرگاه در آفتابی فکر و دل نویی
اسری از امور دنیا میل کرد التفات کن بوی عظمت
خدا و غم خور این جهت که دل تو پیش آن امر
دینی رفت بعلت اینکه این غم خوردن و مهموم
کردن و زیاده میکند در پر کند که خواست و در و اس
اچنان حنائی که وسوسه میکند در پیغای مردم
و مبالغه نماید فکر بسیار در تحقیق که در صفت
میکند در آن حالت با بعد مقام اقرب و
مدارج و مراتب و صفات او و صفات خود را
و ضایع نماید حالت و مرتبه کن حیرت بر
او مخلوقند آن پروردگار نمودی بکن نافله صبح را در
طلوع فجر صادق پس بعد از آن نماز و صبح را بعلی بار آور

وقت بدرستی که مراعات وقت بر زکریا نازل
گشته است بوی خدا تعالی و در اول وقت
رضای خداست و در آخر وقت عفو است
و انبیت قول خدا تعالی که ما نطو اعلى الصلوات
والصلوة الوسطی و قوم الله فانتین یعنی حفظ
کنید نمازها را خصوصاً نماز وسطی که عبارت
از نماز عصر باشد چنانکه در بعضی اخبار وارد است
و میاخذ برای خدا تعالی در حالتی که فوت
هستید و محافظت نماز عبارت از آنست که اول وقت
در اول وقت چه بدینکه ابرح لالت می گذراند
احتیاجی نیست به وقت آنانی بر نماز که صحیح
و از ظلمت شب برون آمدی بخاطر با حالت
خود از تاریکی عدم است بوی عید وجود گویا

نظر

ظلمت و تاریکی شکم مادر صبح طالع و لایح این عالم
در حالتی که بودی تو می فهمیدی هیچ چیز بودی
جاهل محض پس خضر کن و شمع کن و نمازها را
از برای کسی که نیست داد تو را در حالتی که کجاست
بودی در شکم مادر حفظ کرد تو را از ناخوشیها
هلاک کنند تا اینکه حاضر کرد تو را بر این دنیا
بودی که قدرت نداشتی برای نفوذ نه چیز بر تو
و نه موثر و نه چیز بر تو و نه نور بر تو و نه
مثل نشستن بنده خاضع و خائف و ذلیل پیش تو که قدرت
ندارد هیچ چیز را و کل است بر آفای خود و بجز طرفه مشقه
کرد اند او را بی آنکه هیچ چیز بر او نشستن بنده خاضع
طریقتی که ذکر کردم در طلبه متذکر در حالت
و چوشتی بر مغول ذکر خدا باشد و افضل ذکر بعد از آنست

حضرت فاطمه علیها السلام است بعد از آن بخوان
 دغای صبح و مسأ که از ابراهیمین علیه السلام
 وارد شده است در شبیکه در فراتش پیغمبر
 خوابید و هم چنین از حضرت صادق علیه السلام
 نیز وارد شده است تلا اینک اینحضرت فرمود
 که فرما ربنا شیخرا که انفاق فرامام حسین علیه السلام
باشد در دست خود و این دعا را سه مرتبه بخوان
و بعد از آن تسبیح را بگویم خود بیا و بگو
اللهم انی اسئلت بحقوق هذا الزبیر المبارک که بحق
صاحبها و بحق و بخوابید و بخوان
و بخوان الظاهرنا علیها من کل ذل و انا من کل
خوف و حفظا من کل بدیه پس بعد از آن این کلمات را ده مرتبه
بگویند پس تحقیق که وارد از حضرت رسالت نباه صکه



که هر کس بگوید این کلمات را در هر روز سه مرتبه بخند
 او را خداوند تعالی چهار گناه کبیره و نگاه می دارد و او را
 از شر مرگ و فتنه و فقر و رنج و حساب و زنا می هوشیاری
 و این هوشیاری صد هزار قول است که آسان ترین آنها ^{است}
 و نگاه می دارد او را از شر ابلیس و حیوان و فریاد او را ادای
 فرماید و هم رخم او را کشف و کند و فرج دهد او را از
 مصیبت و از کلمات نیست اعدوت لکل هول لا اله
الا الله و لکل هم و غم فاشاء الله و لکل نغم الحمد
و لکل عناء و شدت الشکر لله و لکل عجز و سخط
الله و لکل ذنب مغفر الله و لکل صیبه ما اتاه الله و
الیه راجعون و لکل ضیق حید الله و لکل خفاء
و قد رزقک علی الله و لکل عذر اعصت بالله
و لکل طاعة و معصية لا حول و لا قوة الا بالله العلی

الحمد و انید عاقبت عظیم که کلید کیمیا است و
رمزهاست و مثل بر بارزه فصل است که نصیحا
مبد خیریت و مصد نوریت و هرگاه کسی
نماید بعدد حرف هر فصل پس معین بر یاد یاغی
آن فصل مصحح است پس زمانیکه بتورود و در
خونی و سر در توهلی ذکر کن لا اله الا الله را
بعدد کیر یا اینکه ترقی ده عشر از ابوی احاد
هر قدر بیکه رسید بعدد آن ذکر کن لکن بر
آنکه توحید نام اقبال عظیم داشته باشی و اگر
برسد بر توحید یا کسی بگو ما شاء الله بعدد
وی یا بان طریقی که ذکر نمودیم از ترقی دادن
بوی تمام و اگر انعام نموده باشد خدا بر تو تعین
و یا آخرت بر بگو الحمد لله برابر عدد وی تا باقی گذارد

مزار

خدایتعالی برای تو ان نعمت را و مستمیر بگردانند برای تو
اورا و اگر گناه کردی بر بگو استغفر الله بعدد عدد
وی یا ایشان شدن و هرگاه رود هدیه مصیبت
در دنیا می تو یاد درین تو العیاذ بالله بر بگو ان الله
و انا الیه راجعون بعدد عدد حرف وی تا آنکه
بدارد نور خدایتعالی از شر هر مصیبتی و بعدد کیر اند
آن مصیبت بر تو بیعت کامل و سالی که باقی بماند
منقطع نگردد و اگر زمانی شد که تنگ شد بر کارها
و دشوار گردید بر توهمات و دلزد بر نوشتن باید که
نور از انفا کریم است بر بگو حسی الله بعدد حرف
یا توحید نام بر بدست که خدایتعالی می میکند نور از
و نیکی که بود را و حسی الله ان الله نعم و اگر زمانی که در
بتو تضایع و قدرش بر من ملحق بوی بگو کلت علی

بعد در حرف وی بطریقیکه مذکور کردید پس تحقیق که گفت
میکند نور و دفع می کند از تو این فضا و قدر را بکم و فضل
خودش را اگر مانی شد که قصد کرد نور دشمنی که بدی نور ^{باشد}
و با اینکه خوف از کسی داشته مانی پس بگو محبت با الله بعد
دری که تحقیق خدا تعالی تو را بجات و امان خواهد داد
از دشمن الله ان شاء الله تعالی و اگر مانی گناه کردی
طاعت کردی و خوف این داری که عجبی هر قدر ^{شد}
و با اینکه این از تو مقبول نگردد پس بگو لا حول و لا
الا بالله العلی العظیم بعد در حرف وی بدرستی که
خدا بندگان گناه تو را می بخشد و توفیق میدهد تو را بر طاعت
مقبوله و هر چینی اگر خوف داشته باشی ^{باشد} اینکه بر مصیبت واقع
یا بر طاعت توفیق نگردد باز این قول را بگو بعد در حرف وی
خدا بندگان گناه تو را از معصیت و توفیق دهد ^{نور}
و بعد

بر طاعت و محضر کلام اینکه بخوان این دعا را یا
بجمله یعنی بیک دفعه و یا اینکه مفصلاً یعنی فصل
چنانکه بیان شد و مواظبت کن این دعا را در هر
حالات پس جمعی از او غریب محاسبات بسیار و برآورده
بر تو جمیع مقامات دنیا و آخرت و این دعا مختصر و وقت
صبح نیست و در ایجاد کریمیم بجهت اینکه خواست در
وقت صبح بیشتر جمع شود از سایر اوقات و فیض خدا
نازل میشود در این وقت از همه اینکه این ساعت از
ساعتهای هشت است و فلک جوهر فرموده این
خلقند است و در این ساعت عقد کردید بر صفت
ظاهر یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از برای
دین و دنیا این حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که از در رحمت واقع شد و این ساعت مظهر و منشاء

جفت است و بینوع نیست در دنیا و از این
جهتست که وارد شد جلوس بر مصطفی خود تا ظلم
افتاب ازعه میدهد در روزی و جلب میکند
اموال را و نیز صلوات بفرست بر محمد و آل محمد
صلوات الله علیه و علمم اجمعین در هر روزی
هزار مرتبه و اگر دشوار باشد بر نوبت در هر روزی صد
مرتبه و در روز جمعه هزار مرتبه چنانکه از خوشان
وارد شد و بهترین وقتها اول صبح است و قبل
طلوع افتاب و اول زوال و اگر ندانست آنکه
لین نماز اعداء آنها و بعد از عصر یا بعد از غروب
هزار مرتبه یا صد مرتبه پس بکن این تمام نمودن
خیر است و ملا حظت کن در تمام این احوال نفس خود را
و احتیاج اهدار ملاحظه کن و در هر روز کار خود را

و معنای رب را و ملا حظت کن باب او را یعنی رستا
فیض او را پس بخو کن نفس خود را در وجدان خود
و التفات بکن بوی واحد بدون اشاره و کیف
پس چون افتاب طلوع نمود قسمت کن اوقات
خود را و قرار ده برای خود وقت معینی که در آن
قرآن تلاوت نمایی زیرا که در او است نور و
و در او است خیر و برکت و اگر سبانی بخواند او را
صلوات بصورت حریر و با وقت خوش
و استشعار بکن در حال قرائت که این کلام خداست
که نور با وی غنا طبع نموده و در حالتیکه میخواند او را
پیش حضور او میخوانی و بر سر او اینکه بخوانی او را با
لحی که نازل شد بدو استیکم و این وقت افترا و کذب
بر خدا گفته لغو و باطله و حذر کن از اینکه بکن نماز

حلی یا بلجی

در قرائت بلجی یعنی و لحن حلی آن است که مرزفات
از بخارج خود ادعای روق و راقف و بلجی
بلکه باید بخوانی او را با تامل و بلا غفله و در
محنت قرائت از آن بازده امریکه در کتب قرائت
مذکور است و در کتب از مقابل آنها از آن بازده
امریکه مستحبی شیخ است در قرائت و لحن حلی
است که معاینه مدینه و بلجی و در میان برداری
بر او امر قبول نمی آید و باید بلکه باید بطریق باشد
که هرگاه بر او آمد سیدی عقد کن دل خود را که
امثال آنها عالم از راه محبت و خوف و بغیض
که این امثال فراست و عزت و شرف و هرگاه بر
سیدی بر عقد کن قلب خود را که نفس خود را از آنها
و اداری زیرا که آنها را در پیشگاه است و

بد که حبست سیدی بر طلب کن از خدا که او را در وی
تو کرد اند و وفا میکند بدگر و در محنت سیدی پناه بخدا
می بریم از شر وی بر طلب نما از خدا که تو را از او غایت دهد
و چون بدگر مکاید و ستفای شیطان پناه می بریم بخدا
از شر وی سیدی بر پناه می بخند که تو را از شر وی
نگاه دارد وجود سیدی بدگر ستفای گفته بر عین
لیکن از وی و یاس یکی نفس خود را که اگر بودی تو هر یک
از ایشان می بودی بر اگر بیک بودند در اعمال صالحه
با ایشان شریک بودی و اگر عاصی و کنا کار بودند
همه که با ایشان یکتا بودی و چون سیدی با یحیی ^{بلک}
خدا تعالی از آنها حکایت از آنها نموده از قولهای با ^{طل}
مثل قول ایشان عزیزان الله و مسخران الله و آن الله
ثالث ثلثه و آن الملائکة ثبات الله و آن بد الله ^{مخلد}

را مثال اینها از کلمات پس در اینها صدا می
بخشد و پست نماند و از آنکه بکن از آنها در بر آید
بجانب خدا از اینها و از اقوال و اعتقادات آنها
و هر چیزیکه شایسته آنها باشد در مثال این اعتقادات
فاسد و باطل و چونکه رسیدی بخائیکه خدا آنها را
تکذیب میفرماید و بطلان و عذاب اینها را از
بنیاد بر بلند کن صدای خود را و شدت نادر است
مثلا پست ماصوت خود را در وقتیکه میخواهی این
آیه را بخوانی و قالت اليهود و بنو النصارى
که یهود را بر آنچه گفته اند و بعد از آن چهار بابی در
که فرموده علت این ایمانها قالوا این سخن
انها را و بعد از آن متوسل آن صورت خود را و جمله
هم چون متوسل یکم نزد یک شدت باشد و بگوید

مبسر نشان نیفوق کیف لیثاء و هم چنین جاری
شود در قرائت و چون بتمام خطاب رسیدی
مثل یا ایها الذین آمنوا یا ایها الناس ائمنوا
اینها بر بگوئی و سعادت و بد آنکه بگویند از
جمله مخاطبین شفاعتی و چون رسیدی در
چیزی که خدا بگوید امر میکند مثل قل هو الله احد
و قل یا ایها الکافرون و مثال اینها بر بگو در هر
هو الله احد و یا ایها الکافرون و بگو و قیتکه میخواهی
لکم دینکم فی دین ربی الاسلام سه مرتبه
و قیتکه گفتوا احد را میخواهی بگو کذا لک الله ربی
سه مرتبه و هم چنین است سایرها و چون رسیدی
در ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
ذکر یک یا خواهر از قبیل غیر آنها هر چه با مثل قول خدا تعالی

ما كان محمد ^{بنا} ايا ^{بنا} ارحم الخ وفول خدا ^{بنا} ايتا كه منقر
الذين يتبعون النبي الا ^{بنا} في الخ وفول خدا ^{بنا} ايتا
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ويطهركم ^{بنا} تطهير وفول خدا ^{بنا} ايتا قل تعالى وانزع
وايناكم ^{بنا} وناونكم وانفسا وانفسكم ^{بنا} ايتا
ايضا از آيات كه ظاهر نزول انها در خصوص ايشان بود
باشد و تصحيح با سماء و القاب ايشان ^{بنا} مثل اسم محمد
در آيه اول و لفظ بني در آيه دريم و لفظ اهل البيت
در آيه سيم و لفظ اباؤنا و انفسنا در آيه چهارم و خواه
از قبيل تفسير باطن مثل قول خدا تعالى و اعدنا
ثلثين ليلة ^{بنا} راعمتها بعشر قسم ميعات ربه اربعين
ليلة يعني ما عدا ^{بنا} اديم موسى و امي سبب منور ان را
باشد شب يكوي تمام نند ميعات برود دكار در بخت انوقت

كه فرار کرده بود خدا ^{بنا} ايتا في الخ از برای نازل شدن
نور است بر موسى در جهل شب و در تفسير باطن
موسى عبارت است از حضرت محمد سالت پناه ايتا
عنهم بنون محمد مصطفى صلى الله عليه وآله
و ثلثين ليلة عبارت است از امير المؤمنين صلوات الله
وسلامه عليه و ده شب عبارت است از امام حسن
عليه السلام و نه امام اردر بير امام حسين عليه السلام
و مثل قول خدا تعالى و الفجر ليال عشر و الشفق ^{بنا} في الخ
و الليل اذ ليس و معنى ظاهرش ايتا كه قسم نوبت
و قسم نتيهاي ده كده اول ذي الحجة باشد
چنانكه وارد شده است در اخبار و قسم نماز شفق
و نماز نوبت و قسم شب در زمانيكه مير نمايد و اما
در باطن خبر عبارت از امام حسين عليه السلام است

و لیا لی خبر عبادت ازده امام است اما من بانه
 امام دیگر علیهم السلام و شفع عبادت از علی ابن
 ایضا لب علیها السلام است زیرا که دوست زلفی
 روز عبادت است از یغیر صلی الله علیه و آله و سلم
 اذ ائمه عبادت است از حضرت فاطمه و مثل قول خدای تعالی
 حَمْدُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ اَنَا اَزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مَبَارَكَةٍ اَنَا
 كَمَا مَذَرْنِي فِيهَا بَعْدَ كُلِّ امْرُئٍ حَكِيمٍ و معنی ظاهر است
 که خدا در هم اشاره مجید که اسم از اسماء خداست و معنی
 اشاره مجید است که ناسبت از نامهای خداست
 چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است و کتاب عبادت
 از قرآن است یعنی قسم با تمام مبین که ما فرود نهادیم
 از او در لیلۀ مبارکه که شب قدر باشد تحقیق که ما
 انداختیم و در آن لیلۀ مبارکه خدای شود و تفضل

می باید هر امر حکمی یعنی هر امر محکم و اما معنی باطن
 اینست که هم عبادت از حضرت رسالت پناه
 و کتاب معنی عبادت است از سر و کوفتن امیر المؤمنین
 علیه السلام و ضمیر انا از لناه راجع بامیر المؤمنین علیه
 السلام و لیلۀ مبارکه عبادت از صد بقیه ظاهر
 حضرت فاطمه علیها السلام است یعنی ما نازل کردیم
 علی ابن ایضا لب علیها السلام و ترجیح از برای فاطمه علیها
 السلام و معنی ظاهر است که در فاطمه و هر امر حکمی
 تمیزی باید هر امام حکمی بعد از امام حکم و مثل قول
 خدا تعالی اَنْ عَذَابُ النَّاصِرِينَ عَذَابُ اللَّهِ اَشَدُّ
 فِي كِتَابِ اللَّهِ اما معنای ظاهرش اینست که عذاب
 و سزای مایه های خدا بیشتر خدا تعالی دوازده ماه
 در کتاب خدا تعالی و اما معنی باطنش انا عباد

از دروازه امام است علیه السلام و مثل قول خدا
لَعَالِي وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى اَتَتْهُ لَحْدُونَ بِاَمْرِ رَبِّهِ
بعد کون و قطعنا هم اثنا عشر اسباطا اماما و معنی
ظاهرش اینست که هست از قوم موسی بکثرت
راه غایب میکنند بوی حق با سبب حق و عدالت
نماند در میان خود ^{حق} ^{با سبب حق} ^{امت}
و گردانیدیم ما آنها را دروازه سبط ارحمت
و در حدیث وارد شده است که اینها بکثرت
از قار و اوصین که مسلمان هستند که خارج شدند
ما فاسم آل محمد صلوات الله علیه و علی ابائه الطاهرين
و اما معنی باطن موسی عبارتست از پیغمبر و امتی که
هدایت می کنند و عدالت میان خودشان بابت
عبارت از ائمه اثنا عشر است علیه السلام و غیر از

این

اینها از آیات که بر اطن آنها عبارت از پیغمبر صلی الله
علیه و آله و ائمه علیهم السلام بوده باشد و خواه
اینکه از قبیل تفسیر باطن بوده باشد مثل قول خدا
کَرِمْ که فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم
قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفرا احد و غیر این مترجم گوید
که سید استاد روحی له العزاء تفسیر باطن این
آیه شریفه متوجه شده اند و سرش اینست که
مردمی توانستند محل بیان آن مؤلفان و اهل
که بنای اکثرشان بر فساد و عناد و تکفیر نمودن
و تکلیف از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام است
چنان شیعه که خدا تعالی سیر را در ایشان
نمودن بوی آنها را واجب گردانید و فرموده است

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْآخَرِ بَارَكْنَا فِيهِمَا قَوْمًا
ظَاهِرَةً وَفَدَّرْنَا فِيهِمَا الْآخَرِينَ بِرِزْقِنَا لِيَاكُلُوا مِنْهَا
آمِنِينَ و در حدیث وارد شده است که قریظ ظاهر
عبادت است از شیعه و اما نیز از همین جهت و هم
جهت تائیدی بر آن مقتدا علی الله من کل مملوکه
هم چنانکه او را این امر تائیدی بر پیروان خود کرده
امثال این مطلب را در ردایای ائمّه پدید
خفا و در مخفی داشته اند چنانکه شاهد این
ناوید قوله خدا تعالی بل هو انبات لیقات فی
صدور الذین ادنوا العلم عنان قلم را از میان
این مطلب باز داشته باز عود کردیم بجمله
غیر ناوید بوده باشد مثل قول خدا تعالی بیت الله
کلام حق و معنی ظاهرش اینست که خدا فیض میکند

هر یک را از وسعت و کرم خود و اما در ناوید و جاعل
اینست که زمانیکه قائم آل محمد مزبور نماید هر شخص از
دیگری منفی گردد و علوم منتزعه گردد و هیچکس از هیچ احدی
بعدم دیگری محتاج نباشد و غیر این و خواه باطنی
بوده باشد مثل قول خدا تعالی الم تر انی
قیل لهم کفوا ایدیکم عن القتال تا بقول خدا تعالی
فلما کتب علیهم القتال معی ظاهرش اینست که ایا
نگاه میکنی بوی که تا بیکه گفته شد بر ایشان که و
درستهای خود را از حیات پس زمانیکه واجب
لازم کردید برای ایشان جنگ و اما در ناوید
ناوید ما الذین قیل لهم کفوا ایدیکم عن القتال
و اما حسن علیه السلام است فلما کتب علیهم القتال
عبادت از امام حسن علیه السلام و خواه از قبل تغییر

ظاهر ظاهر بوده باشد مثل قول خدا تعالی و
هذا صراط علی مستقیم معنی ظاهر این نیست که این
را هست از برای حق است و مستقیم و اما آنرا
ظاهر ظاهر است که علی را علی معنوی و
صراط را اخلاص و بیوی او میگوید و معنی این طور
میباشد که در این صراط صراط الله و الله
عقل و فهم و هدایت است و مستقیم و مثل
قول خدا تعالی علینا الهدی و معنی ظاهر
اینست که هدایت را هدایت است و هدایت
نفس ظاهر را هدایت است که ظاهر را هدایت
و معنی این میگوید بدرستی که علی را هدایت
و هدایت و مثل قول خدا تعالی ان علینا
جمع و قرآن و معنی ظاهر اینست که هر اینه

بر ما است جمع میبودن او در قلب تو و اثبات
میبودن قرآن او در میان تو و اما تفسیر
ظاهر اینست که ظاهر را هدایت شده و هدایت
و قرآن را هدایت میخواند و معنی هم چنین است که
تجلیق علی ما جمع کرده است او را و او را
است او را و مثل قول خدا تعالی وانه یام
الکتاب که بیا علی حکم و معنی ظاهر اینست
که جمیع حکم را در این کتاب است و هدایت
و هدایت در حضرت زهرا را هدایت علی
و حکم است و تفسیر ظاهر ظاهر اینست که
علی را علم میگیری از برای اهل المؤمنین و هدایت
الله تعالی علیه و آله الظاهرین و معنی اینست
که هر اینه علی علیه السلام حکیم است و اما

این اوسایرانایات و حال ایشان است که
 هرچایکه از قرآن ذکر کند و در آن روز
 پس صلوات بفرستد بر ائمه اطهار علیهم السلام
 و سؤال بکن از خدا بخواهد که اینان را از آتش
 دهد از شکرت و شهادت را و تمام از عذاب است
 و هم چنین هرگاه کسی بگوید و خدا را بگوید
 بحسب مع اظریقها یشکله و اگر کند یا بخیر یا شر
 ما اهلار او نهد کن و سؤال بکن از خدا بخواهد
 اینکه عذاب کند اهلار عذابیکه وقت آن منقطع
 شود و بنهایت نرسد و چونکه رسیدی بقول خدا
 تعالی که فرموده بوم ندعو کل اناس با ما هم یعنی
 روزی که دعوت بفرماییم هر طایفه را با ما هم خود
 پس ذکر کن عقاید خود را و آملای را که بگوید
 بر کن

میکنی و اما ما آن دیگر را که گفته اند از پدران علیهم السلام
 امام این زمان که بر او و بر پدران پاکیزه او باد خیر
 و سلام و سؤال از خدا بخواهد که بخواند و با ما
 و جدایی نیندازد میان تو و ما بدانکه قرآن
 رفیقست مهربان و حبیب است مدینه که انعام
 میکند تو را از جور و امان ببرد و تو را از
 پس تو هم خوب بکن دفانت و صاحبیت و در آن
 او را با تفکر و تدبیر در معانی و اسرار الفاظ
 و ترا من بخت خود را بر تمام نمودن سوره حشر
 و بلکه بگردان هم خود را در معرفت او و در معرفت
 بزیبای کلماتی بواطن او و مگو خود که در معنی
 چنه تحقیق که اگر مد اومت نماید در نظر و تفکر
 تدبیر کشاده می شود بر تو در فهم و معرفت او و حد کن

از اینکه استغانت غایبیم قرآن از کتب و تفاسیر
مخالفین مثل یضاری و امثال او مکرر تجسس
لغت ظاهری از آن چیزیکه ما در آیه چه تحقیق
ایشان داخل در مدینه علمند اند و از فهم سراسر
و معانی قرآن ایشان احتیاج نیست بلکه طلب غایب
قرآن از خودش و از اخبار اهل عصمت علیهم السلام
چشمه بدرستی که آنها متکفل جمیع اسرار و معانی
قرآن می باشند از تغییر ظاهر و باطن و تاویل حقیقت
و تفسیر آنها که آنها نورانی آموزشند و کمالی
کنند نور بهترین راهها و ارشدترین طریقها
چشمه بدرستی که بودرها یکایمی هست که ایشان نور
می بینند و دعای نورانی شوند و بیاورند بر این خبر
است قول خدا تعالی که فی ما یباید و ما کان من کل قی

یعنی ما از خلق غافل هستیم باین معنی که ایشان اهل
در وادی حیرت سرگردان نگذاشته ایم بلکه حقیقی
از بین خود که مستحق باشند از امور ایشان در هر مکان
و در هر مکانیکه سحر و نیان و غفلت برای او
خایر نباشد و همیشه از جانب ما رقیب و دیار
بان و اذن سامعه باشند برای ایشان فرستاده ایم
پس چون از تلامذت قرآن فارغ شدی چیزی بخور
اگر چه کم باشد تا اینکه ناشناختنی نباشی بر غلبه
بر تو موه صفراء و همین چیزها از حقیر
گذر است و آن دفع می کند رطوبات را و البحر
و صفای دهد ذهن را و قوت میدهد حافظه
و دقیق میکند قلب و سخت می دهد لبوی شما
و بی بر کسالت را و بودند حضرت امام رضا

معمورند از او بعد از اینکه از تعقیب صحیح خدای
میشوند و هم چنین بود اهل پیغمبرها و از این جهت
که وارد شد است اینکه پیغمبرند هیچ پیغمبری مگر آنکه
اقرار کرد چندانکه یکی از آنها از خود که در میراث او
و بود نه حضرت امیر المومنین علیه السلام زیاد میکرد
بفقداری از محبت و میگوید هر دو را با هم بسیار
و معمور در دانشا چه بدست که اوقات از حقیقت
ناشر و اند است از جهت دل از کذب و بیگانه و غصب
نسبت بکلیکه ماده را پیغمبر را و غلبه کرده باشد
و در طوایف در روی زبانه شد با پس هرگاه از زبانه
حرارت خوف غائی زیاد بر کند بر او را از آنکه
با بکشد مصطکی را با بر او از خوف و در دانشا
معمور پس بعد از آن مستعمل باشد بطلب نمودن علم

بد و سستی که این افضل از غیر نیست که عمل میکنند و در
عمل کنندگان و از برای طلب و تحصیل او باید
رغبت و رغبت کنندگان و تحقیق که در است
شده که ملائکه هر آینه فرشتگی کنند پرهایی خود
از برای طالب علم و بدو سستی که استغفار می کنند
مراي او هرچین بیکه در آسانها از مبغهاست
ماهیها در دریاها و از این قدر دهست که تو را
که علم در آسان نیست که بر شما نازل شود و در
زمین نیست که بوی شما را بیايد بلکه آن بوی
و خرد است در قلبهای شما متعلق شود یا
در هائیکه از چیز نیست که حضرت رسالت پناه
اشاره کرده بوی آن در قول مبارک خود که
لین العلم بکثرة العلم به هو نور یقظه الله فی قلب

فیفسح فبشا هذا الغیب ویشرح فیحمل البلاء
قیل هل لذلک علامة یارسول الله قال
النجائی عن دار الغرر والامابة الی دار الخلود
الاستعداد للموت قبل حلوله لعلی که نیست علم
 بکثرت تعلم بلکه ان نور نیست که می اندازد او را
 خدا بتعالی در دل هر کس که دوست دارد او را
 گذاشته میشود دل او برین شاهد می کند عیب را و
 و شرح و مکتوف میشود سینه او بر محمل بلا می
 گفته شد یارسول الله هل لذلک آیه از برای این
 علامه هست فرمودند که خود را خالی گردانیدن
 از دار غرر و رجوع و انابه نمودن به دار خلود و
 مقیا گردیدن از برای هر که پیش از حلول دی
 راین عبتیکه باعث قذف و انداختن علم میشود

»

در دل تحقیق و تفسیر و بیان کرده خدا بتعالی در
 حدیث قدسی و فرموده ما زال العبد یتقرب
 الی بالتواقل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه
 لیسع به و یصره الذی یصر به و یدله الی بیته
 ان دعا فی احبته و ان سئله اعطیه و ان
 عتبه ابتدته لعلی همیشه نزدیک میشود بند من بفعل
 جمیع نوافل و مستحبات تا اینکه دوست پیدا
 او را پس چون دوست داشتم او را گوش او میفهم
 با و اخذ می کند هرگاه دعوت کند مرا اجابت او میکنم
 و اگر از من چیزی طلب کند عطا کنم او را و هرگاه سا
 شود از من ابتدا کنم با وی در عطا و یدانکه فعل
 جمیع نوافل و ان چیزیکه نزدیک می کند نور ابوی
 خدا بتعالی ایست و جز این نیست که محقق میشود تحقیق

با و بدین سوختن او میشود
 با و بدین دوست او میشود

انسانیت و انسانیت محقق غیوه الایضفای مزاج
که مستبهاست از اعتدال طبیعت چنانکه در حدیث
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است در
فلسفه در جواب بودی حضرت فرمودند و ما یغنی
بالفلسفة الیس من اعتدال مزاجه طباعه صفات
و من صفات مزاجه قوی اثر النفس فیہ فقد دخل فی البنا
الملکة الصوری و لیس لیس هذه الغایة مغیر فصار
موجودا بما هو انسان دون ان یکون هو موجودا
بما هو حیوان یعنی که چه قصد ملکی بفلسفه یا نیست
کسیکه اعتدال با طبیعت او صاف با مزاج او
هر که صاف با مزاج او قوی می شود از نفس در او
پس اخل شد در باب ملکی صوری یعنی غالب شد بر او
جنبه ملکی و مغلوب شد بر او جنبه حیوانی و نیست از برای

از برای این حالت که از برای شد لغیر هندی
موجود می شود با چیزی که او انسان است و بدین
موجود می شود با چیزی که او حیوان است و تحقیق که
حضرت فرموده در خصوص نفس انسانی که برای
نفس انسانی پنج قوی و خاصیت است اما قوی با
علم است و حلم است و ذکر است و فکر است و متنبه
شدن و آحاد و خاصیت بر خواهی و حکمت است
ناقل کن در انجالت که از کجا فرار داد کرد منشاء علم
و منبأ او را و از او بفهم حقیقت علم را و معانی او را
که این وقت مر و سعتان نیست که بیان تمام نمایم
علم مخزون است پس خدا تعالی در خزینهای
غیب او میداند آنچه را که در تیر و بحر است و
بمخزون و رفقه مگر آنکه او امید دارد و نیست در

ظلمه های زمین و نیست هیچ تری و هیچ خشکی
مگر اینکه در کتاب مبین است و کتاب مبین عبارت
از امام علیه السلام در پیش علمای اعلام و صیبه امام
علیه السلام محمد علم استوار از آنجا نازل شود بوی حق
بقدر معلوم و در حق معلوم چنانکه خدا تعالی فرمود
و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر
معلوم یعنی نیست هیچ چیزی مگر آنکه پیش ما است
از چیز و ما نازل می کنیم و در کتاب مذکور معلوم
نیست هیچ چیزی روزی و معرفتی مگر اینکه خدا تعالی
در خزائن او پس طلب آغازی و نزدیکی و ملکوت
خزینة را و بابت اینها و اینها در او در آن
نارنج کند و بوی حق از آن افضل و گرم خود بدین
خدا تعالی کریم است و ما را شرف خاص می کند و

ماورای فیاض و اوست رحیم و مقور بر قطع
کن از غیر و بر راه او را در حال سیکه ذلیل
خاص و خاصه تا اینکه خارج شود بر توان
بطن قوی و در آنجا و ترا بیکه مختلف باشد و فیما
ان از انواع علوم و معرفت و علوم محبت و
علوم وفا و علوم صفا و علوم ادب و علوم این
کردن تا احباب و علوم طریقه و علوم شریعت
و از چیز دیگر که از آنها لازم آید یا بر اینها مرتب
و یا بتفرع باشد و اینها نیز بیکه موصوفه شود
ایضا و در این باب و در این باب
مرصهای چهار حالت و شبهات و مشکلات این
ملوک کردی میل او را هیچ یکی از شما ها بوی
دیگری نکند بلکه بر دیدن آن مکانیکه مورد آید

این عبارت از زمین بخواهد فی الله است که خدا بخواهد
فرموده و الذین جا هدهد افینا لهدینتم سبلنا
یعنی آن که اینک بخواهد فی کینه در راه ظاهر این
هدایت می نمایم افکار ابراهیمای خود دید آنکه خدا بخواهد
سبب و سبب از تن سببهاست
بدون سبب پس تا قائل اندر مستند در اسباب و تفکر
کن در مؤثر نه در آثار پس قابلیت علم بر ماند قلب تو
و ظاهر و باطن تو پس با صلاح ظاهر مفتوح می گردد
برق باب علم شریعت و با صلاح قلب تو مفتوح
می گردد بر باب علم طریقت و خدیب و زکریا باطن
و با صلاح مؤردن تو مفتوح گردانده شود بر تو باب
علم طریقت حقیقت و با فتح این باب مفتوح و مکتوب
میکرد جمیع بابها و غنای علوم اما اصل این کتاب

هم چنانکه ذکر کردیم از استقامت و راستی احوال از
خواب و بیداری و کمال و تراب و صباح و مساء و
قیام و قعود و شادی و اندام پس تا ملاحظه
که این تمام امر است باقی ماند گفتگو در بیان اقوال
و معاشرت اما اقوال پر لازم دارد خواه اموشی و
سکوت آنچه بدرستی که شخص معروض و شناخته
میشود بعقل خود پس هر کس که کلام او کم باشد عقلش
بسیار ریزد و هر کس که کلامش بسیار ریزد عقلش کم
هم چنانکه از حضرت امیرالمومنین علیه السلام مروی است
و هرگاه بوده باشد سخن تو از نقره بی کوی تو
از طلاست و بسیاری سخن باعث بلادت
اجمع و اختلاف قوی و بی در نفس بود و شرح غزل
این احوال کلام در آنها بطول می انجامد و الا در

توانایی آن نیست که مطلب را استقصا نمایم و عا
 از برای او کافیست و نیز اینکه سخن مکرر بدین
 خداست یعنی پر تحقیق که اشاره دارد به آنکه مو
 کلام او ذکر است و آن این معنی دارد که تواراده عیال
 در هر امری از امور رضای خداست را بر درینو
 کلام خود گرفته اند هر چند که از ذکر مخصوصه
 نباشد و اکتفا بکن بر قدر کفایت و بیان قدر بکه
 شنوند را بقتضای و زیاده را طلب بخواهی
 که زیاده قلب را قوی میکند و چون کسی از حق
 سؤال نماید جواب ده بقدر سؤال و بقدر توانا
 سائل و زیاده مکرر آن یک حرف چنانکه ائمه هدی
 علیهم السلام که هرگاه زیاده نمایند در سؤال
 هرگز زیاده ننماییم مگر جواب بکنیم و هرگاه بکنایند

فرموده اند

کم می نمایم پس بر روی کن امام و مقتدای خود را در حق
 له القداء و چون حکم غایی بر بلند ملک صدای خود
 بسیار زیرا که این علامت خاصین و در این شایسته
 و بیاد پیاد در حقین سخن قول خداست که و فرما
و جعلت الأصوات للرحمن فلا تسمع إلا همسا
 پست شد صداهای پر غشوی و مکرر از هم و پست
 و تکلم شما مکرر بخواهی که مراحتی او را در وجدان خود
 و دفعه باینکه دفعه باینکه تا اینکه عبت حرم
 باشی یا بر شمع تکلم نکرده باشی باین کان که این حق
 و نگاه باش خطاء کلام خود در پیش خود پیش از آنکه او را
 اظهار بکنی پس مردم تو را بشنود آن خبر را نمایند
 بدان که شخص بپایان است در زیر زبان خود و شخص
 بمقدار آن چیزی یا بسته که بخواهی او را در عمل پس چون

وارد شود بر نوکی سخن گو باری بگو و ابتدا کن باوی
در سخن کردن مکرانکه در اوی و چون ساکت و صامت
شدی نباشد هم چنین که سکوت از خص کلام ظاهر
باشد بلکه باشد در سکوت خودت متفکر و متذکر
در اوقات و انفساد میان بیک دفعه در زل و زحلا
او و بیک دفعه در منقطع شدن آرزوها و اما لها
بالکلیه مکرانکه بوی خدا باشد و دفعه دیگر در
محظمت رفتار بت خدا تعالی و دفعه دیگر در
قیومیت و اقدار او بر اشیا و دفعه دیگر در
توحید چه در ذات و چه در صفات و چه در
افعال و هم چنین مستم بود در ریاض حاکم و باطنها
قرب و معرفت و کم مکن نصیب خود را از دنیا و بگو
نصیب خود را مستوفی از رفیق و معطر و است

قول امام علیه السلام در خصوص مؤمن که فرموده
وصت فکر و نظره اعتبار یعنی سکوت مؤمن فکر است
و تدبیر او اعتبار راست یعنی عبرت گرفتن پس
چون صمت اختیار کرد و متوجه بقلب خود کرد
و نظر بظمت خدا تعالی که ظاهر است در قلب
او نمود و تفکر در حال نفس خود نمود و مخالفت را
پروردگار خود مشاهده نمود و تدبیر در فکر نفس
رحمت او کرد و هم چنین رفتار بیکه نظر
کرد بر عالم شهود بر صمت و سکوت و عبرت گرفت
از حال گذشتگان و باقی ماندن آنها و تدبیر کرد در
تقلید از عالم و تطورات از احوال بحال
بر در این صورت وارد می شود همیشه زلال است
که بر آب بیازد او را و می باشد در حالیکه او را

۱۰ نیده باشد و اما بیان معاشرت با خلق پس اگر چه تو
طالب علم تو حید و معرفت بطریقیکه صادق باشی
رضا نیکنم معنوی دغای غسته عشر را که است لا غیر ^{ای} که مراد
و کت لا لیسواک مهری و سرفادی و لقائک قریه عینه
و وصلت مؤمنین و فی مباحاتک و لاهی و الی رضا
صبا بیتی الدعا یعنی تویی نه خیر تو را من را از برای
تو است نه سواي تو بداری و بخوانی و ملاقات
تو است در شنائی چشم تو وصال تو است
لغزش من و در مباحات تو است بخودی من از محبت
تو و بوی رضای تو است خوشتر از محبت
پس احزان بکن و دوری بر کین از مردم هر قدر
می توانی چه بد رستیکه مردم در دی هستند رفاه
که دواندارند و آه دنیا معاشرت اها ^{است} تمام فانیست

که سالم عینماند از اها هیچ احدی مگر کینه
که در این با اند خدا تعالی بتوفیق و اعتزال از ایشان
اوراد و ظاهر و در باطن و مطلوب اعتزال نمودن
در قلب و این قدر هست اعتزال نمودن بقلب با
معاشرت بدینه در این زمان بسیار دشوار است
خصوصاً از برای اهل توبین یعنی کاینکه نفوس ^{الشیاه}
بهر تبه استقرار و غلبه پیدا است پس از این جهت
لا بد است از اعتزال ظاهری هر قدر یکم ممکن باشد
از بابت مقدمه و این سبب است که حضرت فرمود
که اگر توانی در دنیا و دهری باشی پس باش و نیز فرمود
که اگر قدرت داشته باشی از خانه خود بیرون بیا
پس بیا و نیز فرموده که بگریز از مردم مثل اینکه ازین
مکرمی و سبب این آنست که مردم اهل دنیا هستند

و اهل هوا میباشند و معصیت نجاستست و
احدی از آنها خای نمیباشند از آنکه ^{منتهی} آن
نیتند و چون معاشرت آنها می نماید ^{منتهی} متخیر
خصوصاً اینکه عین نجاست باقی بوده با مترجم ^{کردن}
که این در وقت نیست که شخص از کناهاتش توبه کرده
باشد که در این صورت عین نجاست که معصیت ^{باشد}
باقیت باز عود کردیم بر ترجمه و این ^{منتهی} متخیر
با ملاقات با رباب معصیت در زمان نیست
که معاشرت با رطوبت بوده باشد باین معنی
تو میل قلبی داشته باشی و این هم این میل را
نبود داشته باشند و این دو میل ^{مقتضی} میلان
و سرائت نجاست معصیت می گردد و اما اگر ملاقات
با رطوبت نبوده باشد باین ^{شد} میل قلبی باین ^{نداشته} نداشته
باشد

پس در این صورت که بشود چرا که بتوبه
فی الفور مگر اینکه نجاست نجاست نیست با ^{منتهی} منتهی
ان نجاست عین است و هر چند که موضع ملاقات ^{خلت}
بوده باشد با کسی نیست مگر اینکه آن ترک اکمل است
پس توبه با کسی بوده باشد و اوقات عبارت از طایفه
که هر خمر صوفیه است که تم جاب است و اتم از جاب است و
حد رکن از معاشرت آنها هر چند که میل باین ^{منتهی} منتهی
باشی زیرا که تو را بخرجی کنند پس تو باستن آنها
کفایت نمیکند بلکه احتیاج به غسل نمایند و غسل
این مقام عبارتست از شستن با آب و توبه و پیمانی و بزرگ
وزاری و عبارتست از زجر نمودن نفس بسایع اعمال
و طاعات عبادات و اقامان احادیث که وارد شد
در رغبه معاشرت اخوان و زیارت اعیان و اصحاب

ضیافت نمودن آنها و عیادت نمودن بیمارانش
اخوان عبارت از اخوان صفاست و احباب
خداست اینها را که اینک زیاده می کند معاصرت
ایشان نور و بهای تورا و زیاده می کند تورا از ^{خجسته}
علم و عمل و روشن می کند قلب تورا و رفع می کند از
تو شکوک و شبهات تورا و دایل می کند هم رحم تورا
و پیردین می برد محبت دینار از دل تو نه اینکه زیاده
می کند محبت تورا بر دنیا و حرص تورا بر طلب مال ^{جاه}
پس هرگاه چه اصحابی با آن کیفیت که وصف نمودیم
بر تو باد خدمت و ملازمت آنها و البته از ایشان
مفا رقت منما که ایشان اند نور قلوب و ضیاء ^{صلوات}
اینقدر هست که ایشان بیمار نایاب و بسیار نادرند
و بسیار کند از کبریت ^{اهم} و ان شاء الله تعالی روزی شود

که بیان می کنیم از برای تو از احوال ایشان قلیله الکثرند
همه برسانیم از گفتن و فرصت بهم برانیم از مشاغل و ^{تلا}
استنباط کن از آنچه مذکور شد و اما رفقای بند
پس ایشانند اهل دنیا و ایشانند که باز می دارند تورا
از عمل آریدن نافله از تو اقل بر خذر کن از ایشان
و گریزان باش از آنها مثل گریختن تو از شیر درنده
و گمان مکن در خصوص هیچ کس گمان بد و کوچک شمار
احد را بد و ستم که تو چون مردم را ملاقات نمایی
خالی نیستند نسبت به تو از همه حال یا اینکه در تن
بزرگزند از تو پس بزرگ بشمار آنها را و توقیر کن
و کوچک بشمار و بگو که ایشان سبقت گرفته اند من
در طاعت خدا تعالی پس ایشان هجرت از غریب ^{خداست}
و من کن عثم از ایشان بر و حبیب بر من و تو و بزرگ

نمودن الهاچه فردا است تعظیم کوچک بزرگرا بودن
عکس و یا اینکه مساوی است با نود و نهم پس بگو که من
یقین دارم عیصیت خود و ملک دارم در معصیت
الها شاید که انفا حذارا معصیت نکرده باشند پس
از این جهت انجیب و احسن می باشند از من چون انفا
در معصیت دیدی پس بگو که شاید انها توبه و انابه
کردند و خدا توبه ایشانرا قبول نمود چه بسیار معصیت
هست که باعث بخشایش میشود به بیاری ناسف خوردن
و پشیمان شدن بفعل آن چه بسیار طاعتی هست که
باعث هدایت و اضلال گردید سبب عجب باید باید
از انها اوصاف ذمیمه می باشد که طاعت من هم از او
قبیل باشد و گناه او از آن قبیل پس او را در نفس
کوچک شمار در حالتی که نفس خود را اله از او بگری
هر چه

هر چند که جاری میشود بر او حکم ظاهری از عدم قبول
شهادت پیش از آنکه توبه نماید و بدانی صدق است
او را در توبه و غیر این از احکام ظاهریه و یا اینکه
کوچک ترند از نود و نهم پس کوچک شمار انها را بین
و بگو که در پیغمبر گزینم بر انها در معصیت کردن خدا را
از ان ها بیشتر معصیت خدا کرده ام و انها کمترند از
من از جهت کمای پس فضل و خوبی بدین خدا بر می انفا
بیشتر است از من و چون نظر و ناقل گردی در این
احوال و جاری ساختن اینها در محل و مکان
پس تو در راحت و صحت هیئت همیشه و چون ادنی
از مردم بتو رسد پس تو مقابله کن با انها در این
بلکه فریاد کن یا ان کیفیت که ان احسن باشد پس در این
صورت آن کیلکه میان تو و او عداوت بود و گناه

و بخشش را در میان خود و هرگاه فقیر کند تو را پس
بگوید نفس خود که خواهی برای من و هرگاه تعظیم نماید
تو را پس بفرخ و زاری کن بوی خدا تعالی اینکه
بجات دهد تو را از عجب و کبر و هرگاه کسی تو را در
و تعظیم نماید در روی تو پس بگو ای پروردگار من
مواخذ من باین با چیزی نیکه میگویند و بگو ای مرا
از آنچه میگویند و بگو ای اربابان عیوب مرا آنچه
را که عیب دارند و هرگز نشادش بر این مدح و تعظیم و
الحا طر خود بیا و قول خدا تعالی را که میفرماید و بگو
ان بحسب ما عملتم یفعلوا فلا تخشتم بمعافاة العذاب
یعنی دوست میدارند که حمد و ج و محمود بگردند و با
چیزی که عمل نیارده اند او را پس کمال کن ایشان را
رستگار از عذاب و بگو بگو هر چه کس و بیاد آرد

اول خود را که نطفه ناباک بودی و آخر خود را
که جیفه کنیدی خواهی شد و تو در این میان تا
بحاست و عذره هیتی و مختصر کلام آنست که
رستگار کن با مردم چنانکه دوست میداری که
ایشان با تو رفتار نمایند و دوست بدار برای
مردم آنچه را که برای نفس خود دوست میداری
و ناخوش بدار برای ایشان آنچه را که برای خود^{خوش} دوست
میداری و عکس من مردم را از وقت خود پیش
دین و دنیا و آخرت تو را و غضب کن بر ایشان
و مایه که ضرر رسانند بنویس بر کی ارفاق دنیا
و غضب کن بر ایشان هرگاه ضرر رسانند چیزی
از دین تو تا اینکه دوستی و دشمنی تو فی الله تو
ماند و فرارید از برای خود و قیام از محبت

عبال خود و اطفال خود و کسانیکه مؤنه ایشان
بر تو واجبست و معاشرت غایب ایشان بعدل
و وسعت ده بر ایشان اگر خدا بقدر وسعت داده
باشد و اگر نه بقدر استقامت و تکلف ^{بسیقت}
مینداز خود را برای اخیری که قدرت بان نداری
و عبال خود غضب نما و بر روی ایشان خود را ^{مجبور}
مکن و حجاج بسیار کن چه بدستیکه بسیار حجاج خود
ارستند انبیاست و مکر دان هم خود را مباد
و لذت بردن از زنان بلکه در قصدت برگردن
روی زمین باشد از کوفت لا اله الا الله و از
جهت شکستن تنگدستی نفس تا خواطر جمع با و جمع با ^{شده}
و خضوع از برای تو حاصل گردد در طاعت خدا
و عزیزیت را اختیار کن چه بدستیکه ^{شده} شرمزدگان

شاعرها هستند و دل زنان را مشکن و ایشان را
مزد و ترش روی با ایشان ظاهر کن چه
بدوستیکه ائمه ما سلام الله علیهم فرموده اند
که دو ستر زن سها کسبست که محبتش با زنان بیشتر
و بسیار بوده باشد و هر کس که میخواهد که بداند که
او اهل بهشت است پس تا قبل بکند که چه ^{کونه}
است محبت او با زنان از راه حلال و مکر دان
کردن خود را جبر و پل برای زنان تا اینکه مسلط
شوند بر تو بلکه رفتار کن با ایشان عیوضاً
شریعت و مروت و احسان و تاج ایشان
مباش و مشورت با ایشان مکن و از حد
خردت بیشتر با آنها نجالت صفا که باعث غنا
و بلاد و خزان عزت و دنیا گردد و هرگاه ^{نهایی}

تو متعهه د باشند عدالت غادر میان ایشان
یعنی هر طور یکدیگر بایکی از ایشان سلوک کردی
پس باد یکریمی هم بهمان طور سلوک کن هر چند
بر تو واجب نباشد مگر اینکه این سلوک نزد دیگر
است بقوی و دوح و باعث فراغت قلب و
خواست تو می باشد و الاعداءت میان آنها واقع
می شود و اظهار آن می کنند پس می آید عشقت بسیار
و ممکن می شود بر تو توبه بوی آن چیز یکدیگر در صد او
همیشه از طلب حق نمودن و از تحصیل کردن معارف
الهی و فراموشی از برای خود و قیام کنایه بقیته در آن
وقت از برای شغل مردم هرگاه ناچار باشی از راه
امر و اگر نه پیش از برای آنها و نه با آنها هر قدر
وسعت داشته باشی و تأمل و تدبر کن در کتب

ائمه اطهار علیهم السلام مثل نظر متعلم و نه نظر
عالم باین معنی که نظر کن با آنها با اعتقاد اینکه
امام علیه السلام می است و حاضر و موجود و خلق
همه در جایگاه می هستند که امام علیه السلام از آنها
می بیند و هر چه بگویند می شنود و مردم همیشه
پیش او حاضرند و او بر ایشان ناظر است و چون
تأمل نمودی در کلماتی که منسوبست بایشان در
حالتیکه مقصور کرده نظر خود را بر ایشان بوقفت
دانسته که حق آنهاست و در آنهاست و از آنهاست
و بوی آنهاست پس شک نیست که در این صورت
ایشان علیهم السلام تو را تدبیر می نمایند و تأیید
و امداد می کنند و وای نمی گذارند تو را در کمالی که
این صورت اگر حدیث ایشان است و اراده

این دارند که توان عملیائی پس تقریری کنند تورا
 بران و هرگاه از ایشان بیاید و هرگاه ما اینکه از
 ایشان بیاید و لکن می خواهند را بنوعی که توان
 عملیائی از جهت مصلحت تو پس در این صورت
 رد می کنند تورا از آن مفسرین قرینه و ثبات
 نمودن آن از جهت ارشاد و هدایت و برگردان
 فهم خود را و قاعد خود را تا به حدیث نه اینکه
 حدیث را تابع فهم خود و قاعد خود گردانی تا اینکه
 اگر موافق فهم و قاعد تو شد قبول نمائی و الا رد
 و طرح نمائی چه بد نیست که این طریق علماست
 و طریق متعلمین نیست و حال آنکه فرموده اند که ما بین
 و شیعیان نمایند متعلمان و لکن حدیث عجلی ^{تشافی} دارد و
 دارد و ظاهری دارد و بد دارد و مطلق دارد و ^{مقتضی}

دارد و در روح بسته شد دارد و در صوفی دارد و
 معتبر مبدی دارد و مفوق عصای دارد ^{مختفی}
 دارد را راده می شود از هر لفظی یکی از هفتاد
 وجه پس با وجود این احتمالات متناقضه ^{حکونه}
 قطع بر ادعا صلی می شود و چگونه قاعد کلیه از
 او محصل می شود که مفسر و متقن باشد زیرا که
 میگوئیم که در میان ما امای هست که دور را
 نزدیک میگرداند و دشوار را آسان می نماید و
 است بر او که تدبیر رحمت خود بفرمایند و منزله است
 او از اینکه ایشان را مهمل گذارد و واکذار ایشان را
 با اختیار ایشان بلکه نگاه می فرماید بوی الهی
 پس اخذ نمیکند از ایشان نیست منع می کنند او را
 از آنها بقرینه صارفه از آماره با عبارتی یا ^{سکونی}

یا مثالی یا فیضی و یا بلخی خطای یا لاهی خطای
و امثال اینها زیرا که خدا سعا کامل نموده است در
و راسخ و روشن کرد این راه یقین را و تحقیق که
کفار مایوس شدند از دین ما بجهت بودن عت
و بزرگ بودن ما چه تحقیق که پیوای اصاغر و کابر
محمد باقر علیه السلام فرموده است که هیچ بدافست
که دوست ندارد ما را و زیاده کند در محبت ما
و سوال بکند مثله از ما مگر اینکه می اندازیم در دل او
از برای این مسئله و نیز فرموده اند بد رسته ما را
با هر دو کسی که میوه هست شوا و تحقیق که فرموده است
حضرت قائم علیه السلام بد رسته ما را که علمیم مرغان شمار او
فراموش نکنیم ذکر شمار و هرگاه این بود هر آنکه ازین
بر میکند شمار اندک و تحقیق کردن و احاطی کرد بر شمار

الحق

پس چون امام توار تو غایب شد یقین بدان که تو از
او غایب نیستی پس در جمیع بکلمات الهامیه بدین
بر این توار آمدید و و انیکذا رند شمارا که خطا کنند
مثل جنبا شز کور هرگاه بوده باشی منقطع بوی
اینان و راست کو باشی در محبت آنان و کلام
دو این مقام بسیار است و اسرار آن عجیب است
عمودم باین چند کلمه از محبت راه نمودن مستر شد
و بیدار نمودن غافلین و بدان چون ائمه هدی
علیهم السلام فرموده اند که عرض بکنید احادیث
ما را بکتاب خدا پس از چیزیکه مرا فو شد اخذ بکنید
و آنچه که مخالف شد ترک بنمایید پس هر چه شکلی یافته
باشی او را بضای فیضت خود و اخلاص و محبت
پس لابد است از اینکه برای او شایهک باشد در کلام

خدا یغالی که دلالت کند بر مراد و صریح باشد در مدح
و حکم باشد نه متشابه پس بدل کن محمود خود را و
بیان زن دامن سبزه را و تضحیح نابوی خدا یغالی
اینکه بیازد نور این ایام حکم را که شاهد صادقی
بر حدیثی تا اینکه نگویند مردم که حدیثی که ادعای
در این مقام از جمله تشابهات است یا اینکه تلبیس
کرده است مدعی این و چون بایه نهاده بر خورده
در اطمینان اند و در یقین و جمع مخالفین را قطع
کنند تر و انکار و مکرر را منع کنند و بسیار شی و لیا
حاصل میشود الا بکار نظر در کلام ملک علام
با خلاص قلب را بچند که منافی محبت او بوده باشد
که او است صاحب جلال و اکرام و حاصل میشود مکرر
بدوام ندادت با نقل و تدبیر در هر چهار اوقات

الاول

و اطراف هزار با شریطیکه ذکرند و ادایی که منظور
کردید پس لابد است در اینوقت اینکه واقع
شوی بر مراد و اگر نباشد هم چنین لازم می آید که
کریم سایل را از درگاه خود نا امید کرده باشد
امش را از جناب خود مأیوس نموده یا و تنهیه می نام
او را و باز تنهیه می نمایم او را و بدان که تحقیق خدا یغالی
ذکر کرده در حکم کتاب خود و فرموده سزیم آیاتنا
فی الآفات و فی انفسهم حتی یبیتین لهم اند الحقیق
یعنی می نمایم ایشان آیات و علامت خود را در آفات
و در انفس ایشان تا اینکه ظاهر و اسکار را بشود
ایشان که او است حق و شکی هم نیست در اینکه علوم
و اسرار و شرایع هر کدام بتمامه آیات او هستند
بر استقامت فعل و تدبیر او بنا کنند او را بر هر حال

و مقابله زیرا که آیات جمیع مصنان است و جمع مضاعف
افاده عموم می کند در لغت و اینست نمودن آن
ایات را در افاق و در انفس و در اهل عقل و شرع و علم
دلالت کرده که قرآن جامع جمیع علوم است و
هیچ خشک و رری نیست مگر اینکه در کتاب
پس لازم آید از جمیع این سخنان که چیزی که
دوران و در احادیث آنها باید موجود باشد مثلاً
خود نبیان عالی بر هیچ اکمل و واضح در عالم و
انفس خدا و این را از این جهتست که خدا بتعالی
فرموده است و فی انفسکم افلا تبصرون یعنی در
نفسهای شماست آیا نمی بینید و قائل و تن بر می کنند
پس طلب تمارس می کنی تا اینکه مثال را در یابی و بیان
بدین منوال بلکه در قرآن و در احادیث است بر آن تا اینکه در مقام

اطمینان ثابت تر بوده باشی و در محل یقین اعظم
راست بوده باشی و این غیور مگر بطول بقرع و تقابل
در عالم بقلب خالص از جمیع شوائب و دل صاف از
جمیع مراتب و مطالب این شریک همانند و نحو
بنوده باشی و صاحب قاعده که ما خوانده با از این
راه که راه خدا با بنوده باشد زیرا که و هم چنین بطلان
که میل کند قلب به موافقت آنها از جهت از سر و سر
بنوده باشد زیرا که درست داشتن نوعی بر او کور و
میکنند و ترا از آن چیز یعنی ضیاع را می بیند و می شنوی که
بگویند بلکه باید باقی باشد بر نظر بلکه خدا مردم را بر آن
افزیند در خالتیکم مطالب باشی رضای او را طاعت
باشی در قرب و بخوای او را طاعت باشی و بکنی
عالم انجان کیوننی که آن اثر فعل او است که دلالت

بر هیت فعل او نماید پس در این صورت واجب شود
بر خدا تعالی حکمت اینکه بپایان تو را بر این مثال
و بیان کند برای تو شرح این احوال را تا اینکه بوده باشد
با اطمینان قلب و خاطر جمع و میدانی که کتاب تدوینی
مطابق کتاب تکوینیست و از فهمیدن این مطابقت ظاهر
میشود بر تو اسرار دنیا را از علوم و انوار و در این علم نیست
از برای اولی الامر بعد از آن بدانکه چون حکم کرده شد
در حکم کتاب خود و دلالت کرده بر این شواهد صریح آنکه
مخواهد اینکه بتنا ساند خلق اسرار هر دو کون را و با موثر
اطوار هر دو نشان را تا اینکه بر بصیرت بوده باشد از این خود
در معرفت خالق و باز خود پس واجب است اینکه با انچه
که ما می بینیم در کتاب و سنت و در عالم جمیع آنکه بپایان
از وجدان خود و در آنکه بکنیم او را با عقول و حواس و
خود

چون بداند که آن مجتهد خود را و عمل بیار سیع خود را
و بفرغ نماید بوی خدا تعالی بوی اتمه ظاهر است
الله علیه السلام اجمعین که ابواب و مسائل فیض او
اینکه دلالت نمایند تو را بوی این برهان عقلا
کافی که مطابق است با انچه دلالت کرده بان آیات
اضحیه دارند و تکیه و تکیه تا اینکه ثابت بوده باشد
در اطمینان و اخوی باشی در ایمان و ایقان
مثل که حرکت نمیدهد او را باد های تند و زایل
نمیکند او را بادی که شکستد کثیر است و از
بر در کار خود بینه و اضحیه و از دین خود بر هدایت
بوده باشی و بوده باشد در برهان تو را از این خود
و در نهایت در دل تو و طلب کن جمیع اینها را از خدای تعالی
تا فتح کند برای تو انچه را که برای تو مهیا کرده در خزان

و بخازن صدر تو و اعراض نما از کتب قوم خصوصاً
چینا و از هر کجا بیکه از آنها اخذ کنند باشد و هم چنان
باشد که گویا خدا بتعالی غیر از تو کبر اخلق نکرده و هیچ
کتابی نوشته نند و هیچ جوابی مذکور نند و هیچ خطی
جاری نکرده بدین آیا می بیند که خدا بتعالی نور اهل بکندارد
برای تو فرستاد کبر که بتعلیم ناید یا ظاهر باشد مشهور
غایب باشد یا مشهور و مگر که خدا بتعالی این کتب را آسپا
و وسیله کرده ایند برای تحصیل علوم بعلمی که مآذ کردند
سابقاً که خدا بتعالی سبب هر ذی سبب است و سبب سازند
سببهاست بدو و ظاهر هر برای تو اشاره و تلویحاً
کلام ما که خدا بتعالی فرار داده برای هر چیزی دو سبب یک
سبب عام و دیگری سبب خاص پس اهل علوم منتک میشوند
با سبب خاص و جزئی و اما اهل خصوص بر مقتضای خود

سبب عام و این سبب کافیهست از برای جمیع
و با همه اسباب و آن اینست که منقطع باشد بیا و خود
باین معنی که از خودت هیچ نگذاری از باطن
وجود و عقل و نفس و قوی و مشاعر و از ظاهر
صل دست پیا و سر و سینه و چشم و غیر اینها مگر اینک
متوجه او بگردانی و اینست قول خدا بتعالی
الیس الله بکاف عبد یعنی آیا نیست خدا بتعالی
اینکه کفایت بکند بند خود را و قول خدا بتعالی
که میفرماید و من یعمل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ
امرہ یعنی هر کس توکل میکند خدا بر خدا او را بر
و قول خدا بتعالی و من یتق الله یجعل له مخرجاً
یعنی هر کس که بپرهیزد از کفر برای خدا بتعالی میکند
برای او خدا بتعالی مخرج یعنی خلاصی از شداید و فقر و

و در آخرت چنانکه در حدیث وارد است و
قول خدا سبحان و اتقوا الله و يعلمکم الله یعنی بترسید
از خدا سبحان و تقوی را شعار خود سازید که
خدا سبحان تعلیم میکند شما را و اما اصلاح
نمودن قلب خود پس باید که وثوق نداشته باشید
الا به خدا سبحان و امید نداشته باشید غیر خدا را و
مکن مکر از خدا و خاموشی مکن بکر خدا و تا
نوی مکر بطاعت خدا و عزم کن بآن مکر در وقت محبت
خدا سبحان و مکر بکن مکر از محبت حق بملای خدا سبحان
و دل تنگ نباش مکر از آن چیزیکه غافل بگرداند و
طاعت او از ذکر خدا سبحان و بوده با مناجات و دوری
همچون و غفلت کنی از ذکر خدا سبحان و اعتماد کنی بر
دنیا چون اراده نماز کنی یا نماز تو مثل نماز کسیکه

دنیا را

دنیا را در آغوشی نباید و بفرعینا می رود و بوده بایستی
مستوکل بر خدا سبحان و امید داشته باشی بآغایت او را
و ساد می باش اگر کسی برای تو چیزی رساند و عزم کن
می باش اگر منع کند بلکه می باش در این حالت با آن ^{بیکه}
نوشت غرایی بوی جاکی از حکام که طلب می نمود از او
چیزی پس نوشت بعد از این که دیدی و عطا کنی
پس عطا کنند خدا است و نیست جز این نیست که
جاری کرده چیزی را بدست تو و اگر منع نماید پس
همان خدا است و یا کسی بر تو نیست پس فراموش کن
خود را از دنیا و احسان بکن هم چنانکه خدا سبحان
احسان کرده است بر تو و عبادت نما خدا سبحان
را گویا اینکه تو او را بی بینی پس هرگاه تو او را بی بینی
بدرستی که او تو را بی بیند و نهان مدارد در قلب خود

چیز را از آن چیزها بلکه خدا او را دوست میدارد
پروین بوده باشی بطریقیکه وصف نمودیم ^{تحقیق}
که مالک کردی سر بر تخت قلب خود را و خالی
کرد ایند از شیطان فاسق و روشن کرده بنور قلب
جسم قوی و مشاعر را پس دانسته با این ^{حیل}های
شیطان را لذت برده بدگر چمن بر نیارت نور
که در این وقت انانی و دیگران آلاء الله داخل
بر تو طغیان و اینست سر علم طریقت و برتر از اینکه
بوده باشد مال تو سویی از چیزیکه خدا بیتیعالی
فرموده و اقل علیکم نباء الذی ایتناه ایا سنلخ
منها فاستمعوا لشیطان فکان من الغاویین و لیسنا
لرفعنا ههنا و لکنه اخلد الی الارض فقله لکن
ان تحمل علیه لجهت او تر که باهت الاید ^{یعنی}

بلعنه

یا محمد تلاوت بکن بر ایشان خبر و قصه آن شخص را
و ان یلعم این با عو راست که اسم اعظم داده شد
بود از جانب خدا که دادیم با و آیات خود را پس منسخ
و کنند از او آنها پس ^{تالیف}گردانند او را شیطان و شد
از جمله کمره ها و هرگاه بخوانند ^{تالیف}هر آینه بلند میگردد
با آن آیتها و اینقدر هست که داخل گردد بسوی
زمین یعنی میل دهد یا نمود پس مال او مثال سگ ^{ست}
اگر حله کفی بر او فریاد کند تا اینکه زبان خود را از شدت
فریاد زدن بیرون می آورد و اگر داند آری او را باز
میکنند و ختم نماید خدا بیتیعالی بر شما و بر ما بجز و انکلاز
ما هار اینفر خود یکطرفه العینی نه درد نیان و نه در ^{احز}
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و اما اصلاح ^{است}
پس نیست که خطور نکند بدل توان خبریکه نور از خدا ^{باز}

میدارد یا آنکه نور باین میدارد از توحید صفاتی
و توحید ذاتی پس اولی حاصل میشود بقول نمودن خطا
قلبی که مباح بوده با و آنچه ها بلکه ما لش بر خدا ^{نمود}
و اما در بی حاصل میشود بقول نمودن ملاحظه ^{نمود}
چیزهای دیگر با کلمه خبر از صفات حتی آنکه دیدنی شود
در این هنگام نوری مکرر نور او شنید میشود صدای مکرر
صدای او و حال آنکه توحید آبی که هر اثری ^{است} صد اشتقاق
میشود برای موثر پس در این هنگام تا قبل بکن ملاحظه ^{است}
بکن در میادی اما روحا لکن نفس خود را از اختیار ^{چند}
بدستیکه آنها لایم دارند که در آنرا اقامه ^{چند}
در دو مقام است بهترین آنها ملاحظه نمودن واحد ^{است}
که جامع این صفات و شامل این شئون و اسماء بوده با که
بظهور خود محو نموده با این صفات اینها که در قول ^{است}

انداز

الذات غیبت الصفات و در این هنگام مفتوح ^{شود}
باب علم حقیقت اینان باین حقیقتی که کلید ^{است}
و چون داخل این باب شود می فهمد علوم از حقیقت
کیف و کم و متى و اذ و ند و ما و ان و میدانی مفضل
خود را و موصول خود را و آنچه را که امور و باقی
میشود پس رد میکند اختلاف را بر روی یک شی واحد و رفع
میشود معارضات و مناقضات و نظر میکند بکلیت ^{است}
و وحدت و باین نظر میکند بوی عالی باین مائل ^{است}
بچشم دور پس میدانی در این هنگام مواقع وضع الفاظ
و تعریضها و عبارات و اشارات و مضامین و ظاهر ^{است}
حقایق و خجالت و کنایات و استعارات و تشبیهات
میکند ما سواي حقایق را در الفاظ در مقامی و آیات ^{است}
در معانی و نفی میکند حقانیت را با کلمه در مقامی و میدانی ^{است}

یکتبه و احداً سال است زمین است کوه است
است هم است در خست ناک است از ابتدای
وجود تا آخر است خود بر ظاهر شود بر تو انکه
بجای خونی نیست مگر در طاعت خدا هیچ شری
نیست مگر در خضوع و تذلل پیش او سجاده و انکه
علوم پیش او است نه بر دیگری و انکه آنچه نصیب
از فضل خود همان علم است و اما آنچه نیست از
کتاب ما از خطای همه کس را بقیعة حسیة لظمان
ما و حقاً از آنکه ایمان شیا فوجد الله عنده فوضه
حسابه را الله سریع الحجاب مثل برایت که درین
هموار بوده باشد که نشانه او را آب و بنیادها
خی بدیش او میباید و هیچ چیز بر وی باید خدا را
پیش خود در خالقیکه عباد او را بگوید و خدا بیقال

سریع است حساب و او را اینجا قصد تو میکنی
قول خدا بیقالی را که میفرماید و ما امرنا الا
واحد کلمة بالبصر و قول خدا بیقالی را که میفرماید
افعینا باخلق الاول بلهم فی بیس خلق جدید
یعنی ای اعا جز ندیم بسبب خلق اولی یعنی نه همین است
که خلق از کم عدم بعرضه وجود آوردیم
گردیدیم بلکه ایشان در شک هستند از خلق
جدید و تازه بر دایر حکام قطع نظر کن از
ناسوی و رجوع کن بغیری و بدانکه زندگانی
دنیاستع است و آخرت اوست دار قرار و آرام
و هرگاه اراده نمایم که بیان بکنیم برای تو آنچه بگوید
ظاهر میشود برای تو که واقف است در این مقام
هر آینه دل تو بهر آن بنماید و عقل تو حیران می گردد

کاین کار را بد و کن در انچه نیکه ذکر نمودیم ^و ^{سوره}
برای کس که عجزت بگیرد و بصیرت برای کس که
کامل آید و اعلیٰ تر از این در مقام نیست که ملا ^{حظه}
که خوانند و احدی که حق و معبود است بجان و نفا
و تو صبر بآیات و حقیقت خود در خالتیکه بخورده
نفس خود را و فراموش نموده باشی و در دریای بکران
توحید و غوطه در بوده باشی در تیره تیرید که بغیر از
او کسی نماند نکرده باشی و قطع نظر از صفات
اسماء کرده باشی و چراغهای تو او شاعر را خواند
نموده باشی و این غایت مقصد طالبین است ^{و قاطع}
مسافرین است و این مقام انسانی است در ظلال محبوب ^{حالتی}
در قول امام علیه السلام است که میفرماید
اذا انجلضت الغرة في الفؤاد صاح به الحبيب

سفر

و استانی در ظلال محبوب و از خود ^{سوره}
یعنی چون روشنی معرفت متکف کردید و ایمان ^{دارد}
با دعوت و آنرا میگرد در ظلال و تائید ^و
ترجیح میدهد محبوب خود را بر جمیع آنچه ^{در}
و مناسب این مطلب است قول امام علیه السلام
دعائك عنك وانت دلتني عليك و حق
أليك و لولا أنت لم ادر ما انت یعنی بسبب تو
شناختم تو را و تو دلالت نمودی مرا بر خود و ^و
کردی بوی خود و هرگاه بنودی تو نمیدانستم که
چیزی تو در اینجا قطع می نمایم سخن را نیز که با نهایه ^{دارد}
از مقصد ای برادر و توفیق دهد خدا تو را ^و
روزی نماید تو را خوبی در نشانی که تحقیق ^و
کردم برای تو نزد بکرین راهی که وصل است بوی ^{خدا}

و یونی قرب و رضای او بیان طریق که رسید است
بما از ائمه هدی علیهم السلام و مجرب و مؤید و مشاهد
کردیم صدق ویزا و خیر و برکت او را بر این خدایان و را
و با این از جمله شاکرین و عدول و مکنه از این خدایان
کسرم برای تو مکر بوی باطل و انفات مکر بطریقه
این حیل که کندی های کفاد و طردین ایخه صوفیه
از ترغیب ایشان خلوت را بر ریاضات خیر شروع و مقصود
ایشان اینست که عبادت نمایند غیر خدا را و چون
قرار دادند برای ایشان تصور صورت شد خفیه را
و پناه بر بوی خداست از ایشان و اگر بودند بر حق
سفر و باطل بود هر آینه بیان میکردم از برای تو
فضایح ایشان اینچنین را که تذکره بایر ای و اولیای کبار
اینقدر رخصت که ایندگی تو را از اهل حق و اعراض نما

از پل

از اهل باطل و با این سخن که میبرد کار با این
عسین است و صلوات الله علی محمد و آل محمد
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و الحمد لله رب
العالمین قد فرغ من توبیدها منتهایا یوم الاین
لاحد غتر لیله مضین من صفر المظفر فی قریه سررا
من رعی الرشت ^{۱۷۳۸} سند حامداً مصلياً مستغفراً
من جم کوبید که اینجا تمام شد کلام سید مقتدای ما
اطال الله بقاءه و جعله من کل امر و فداه
باستلزام خدمت و طول عمر و قدر ما
خضعت کینونات الکائنات اخرته و امت
والارضون بکلمته و صلوات الله علی محمد و آل محمد
خیر خلقه و برتیه و مانع عدم از جمیع کلمات شریفه
والفاظ غریزه لطیفه در روز چهارم بیست چهارم

شوال المکرم سنه ۱۲۴۲ حاداً مصلیاً مستغفر لا
 حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **کاتبی**
ایام حریر الله غفر الله له ولوالديه

۱۱
 ۱۲
 ۱۳



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

